



تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ
 اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ ۚ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ
 الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ۖ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلْنَا الَّذِينَ
 مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا
 فَمِنْهُمْ مَنْ ءَامَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلُوا
 وَلَكِنْ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿٢٥٢﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا
 مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا يَبْعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ
 وَلَا شَفَاعَةٌ ۚ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٥٣﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
 الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ ۚ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا
 فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ ۚ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ
 أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا
 بِمَا شَاءَ ۚ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ
 حِفْظُهُمَا ۚ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ﴿٢٥٤﴾ لَا أَكْرَاهُ فِي الدِّينِ قَدْتَبَيَّنَ
 الرُّشْدَ مِنَ الْغَىِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنَ بِاللَّهِ فَقَدْ
 اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا ۚ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٥٥﴾

برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری دادیم؛ (چنان که) از آنان، کسی (همچون موسی) هست که خدا با او سخن گفت، و درجات برخی از آنان را بالا برد. و به عیسی پسر مریم معجزات و دلایل آشکار دادیم و او را با کمک جبرئیل نیرومند کردیم، اگر خدا می خواست، کسانی که پس از آنان بودند، بعد از آن (همه) دلایل روشن که نزدشان آمد، با هم نمی جنگیدند؛ ولی (به منظور آزمایش، به آنان اختیار داده شد، و برخی از آنان، از هوا و هوس پیروی کردند و بدین سبب) دچار اختلاف شدند. از این رو، بعضی از آنان ایمان آوردند و برخی از آنان کفر ورزیدند، و اگر خدا می خواست، با هم نمی جنگیدند؛ ولی خدا آنچه را که بخواهد، می کند. ۲۵۳ ای مسلمانان، از آنچه به شما روزی داده ایم، انفاق کنید؛ پیش از آن که روزی فرا رسد که هیچ معامله و دوستی خالصانه و شفاعتی (بدون رضایت و اجازه ی خداوند) در آن

وجود ندارد. (آری)، کافران، ستمگران حقیقی هستند. ۲۵۴ «الله» است که جز او معبودی نیست؛ زنده (ی حقیقی و دائمی) است و پیوسته (از آفریده هایش) مراقبت و (به آن ها) رسیدگی می کند. نه خوابی سبک بر او غلبه می کند و نه خوابی سنگین. آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، فقط از آن اوست. کیست که (بتواند) بدون اجازه ی او نزدش شفاعت کند؟ از آنچه (شفیعان) پیش رو دارند و آنچه پشت سر گذاشته اند، آگاه است (و به آنان احاطه ی کامل دارد)، و جز آنچه (خود) خواسته است، (آنان) به ذره ای از دانش او دست نمی یابند. قلمرو (فرمان روابی و تدبیر) او، آسمان ها و زمین را فرا گرفته است، و نگهداری آن ها، وی را خسته نمی کند، و اوست که بلندمرتبه و بزرگ است. ۲۵۵ در (پذیرش) دین، هیچ اکراه و اجباری نیست؛ (زیرا راه) نجات و هدایت، از (راه) نابودی و گمراهی مشخص شده است. پس کسی که به طغیان گران کافر شود و به خدا ایمان آورد، قطعاً به محکم ترین دستگیره چنگ زده که به هیچ وجه گسسته نمی شود، و خداوند، بسیار شنوا و داناست. ۲۵۶

۲۵۳. جبر و اختیار

اگر اراده کند که چیزی را ببیند، یا چیزی را بردارد، اراده‌اش همان و دیدن چشم و قبض و بسط دست، همان. تمام قوای انسان، پیرو روح اوست و کارها تنها با اراده‌ی او به انجام می‌رسد. از این آیت روشن‌تر، اراده‌ی روح انسانی در حوزه روحانی خویش است که در آن قلمرو، بدون هیچ ابزاری کار می‌کند؛ مثلاً اگر روح بشر اراده کرد که درخت بیافریند، صرف اراده‌ی او کافی‌ست که صورت درخت در حوزه‌ی جان وی پدید آید، و در این‌گونه امور، هیچ نیازی به حرکت، وسیله، ابزار و ... نیست (تسنیم، ج ۱۲، صص ۷۴-۷۶).

نه جبر و نه تفویض

این‌که انسان مجبور است، یا امور مطلقاً به او تفویض شده، سؤال همیشگی و جدی بشر بوده است. امام صادق (علیه السلام) در این باره فرموده است: «نه جبر درست است و نه تفویض؛ بلکه امریست میان این دو امر.» راوی گوید که پرسیدم: امر میان دو امر چیست؟ فرمود: «مثل این است که مردی را مشغول گناه بینی و او را نهی کنی. او نپذیرد و تو او را رها کنی، و او آن گناه را بکند. پس چون او از تو نپذیرفته و تو او را رها کرده‌ای، نباید گفت تو او را به گناه دستور داده‌ای.» (اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۴). خداوند در عین حال که انسان را مختار آفریده، او را به واجباتی امر فرموده و از محرمانی نهی کرده است؛ اما انسان برخلاف امر و نهی الهی عمل می‌کند. بنابراین، انسان، نه بر اعمال خود مجبور است و نه اختیار دارد که هر کاری را که مقتضای تمایش بود، بکند. می‌دانیم که تا خداوند نخواهد، انسان کاری نمی‌کند (تکویر/۲۹). خدای سبحان نیز گاهی همان خواسته‌ی انسان‌ها را می‌خواهد؛ یا انسان‌ها، مراد او را می‌طلبند. به هر حال، تا خداوند نخواهد، انسان‌ها چیزی را نمی‌خواهند؛ زیرا تفویض نیز مانند جبر مُحال است (تسنیم، ج ۱۲، ص ۷۶).

آن دسته از آیات قرآن کریم که می‌فرماید: اگر خداوند می‌خواست، نمی‌جنگیدند، یا مشرک نمی‌شدند (انعام/۱۰۷)، یا همه‌ی شما را هدایت می‌کرد (انعام/۱۴۹)، یا تمام کسانی که در زمین هستند، ایمان می‌آوردند (یونس/۹۹)، یا ... همگی مربوط به اراده‌ی تکوینی خداوند و ناظر بر مجبور نبودن انسان‌هاست؛ چراکه خواست و اراده‌ی تشریعی خداوند، بر این قرار گرفته که انسان‌ها با یکدیگر اختلاف نکنند، همگی هدایت شوند، همگی ایمان آورند و ... و البته غلبه‌ی نهایی، از آن اراده‌ی تشریعی خداوند خواهد بود (یوسف/۲۱؛ انعام/۱۸؛ توبه/۳۳-۳۲؛ صف/۸۰) / ب

آیه‌ی شریف، در مقام نفی هدایت اجباری انسان از سوی خداست؛ چراکه بر اساس هدایت تشریعی، انسان اختیار دارد و راه از دو طرف به روی او گشوده است (تسنیم، ج ۱۲، صص ۵۲-۵۳)، و هیچ‌کس ناگزیر به ایمان آوردن نیست (انسان/۳؛ انفال/۴۲)؛ اگرچه خداوند برای دستیابی انسان به کمال، ارایه‌ی راه مستقیم به او را بر خود لازم می‌داند (نحل/۹).

اراده‌ی تکوینی خداوند، بر اختیار انسان قرار گرفته، و این در حالی‌ست که انسان‌ها مطابق اراده‌ی تشریعی پروردگار، ملزم به اجرای اوامر و ترک نواهی الهی هستند.

اراده‌ی تکوینی و تشریعی پروردگار

منظور از اراده‌ی تشریعی این است که خداوند در مقام قانونگزاری، فعلی را واجب یا حرام کند و عمل بدان یا ترک آن را از بندگان خود بخواهد. در این اراده، عمل به کار یا ترک آن، به اراده‌ی عبد وابسته است. به عبارت دیگر، اراده‌ی عبد، بین اقدام به آن فعل یا ترک آن و اراده‌ی خداوند فاصله می‌شود. از این رو، در این اراده‌ی خدا تخلف راه دارد. مثلاً خدا نماز را بر همه واجب و شرک را حرام کرده است؛ لکن اراده‌ی او بر این تعلق گرفته که بندگان او با اراده‌ی خود نماز بخوانند و از شرک اجتناب ورزند. پس برخی امتثال می‌کنند و برخی نه. در نتیجه، اراده‌ی خداوند در باره‌ی گروهی از مردم تحقق پیدا می‌کند و در باره‌ی گروهی دیگر تخلف می‌پذیرد.

اراده‌ی تکوینی، در جایی تحقق پیدا می‌کند که خواست خدا مستقیماً بر تحقق کاری یا ایجاد چیزی تعلق بگیرد؛ مثل این‌که بخواهد چیزی را خلق کند، کسی را پمیراند یا ... در این موارد، بین اراده‌ی خدا و فعل خارجی واسطه‌ای وجود ندارد. از این رو تخلفی در این اراده راه نمی‌یابد (یس/۸۲). بنابراین، مطابق فرمایش امیرالمؤمنین (علیه السلام)، خداوند به هر چیزی که اراده‌ی وجودش را بکند، می‌گوید: باش؛ پس آن چیز بلافاصله موجود می‌شود؛ لکن گفتن او، صورتی شنیدنی ندارد؛ بلکه سخن او، همان کار اوست (تجلی ولایت در آیه‌ی تطهیر، صص ۲۴-۲۶).

نفس؛ بهترین نشانه برای تحقق اراده‌ی تکوینی خداوند

بهترین نشانه برای فهم تخلف‌ناپذیر بودن اراده‌ی الهی، نفس و شئون آن است. این حدیث نبوی که «هر کس خود را شناخت، بدون تردید پروردگارش را شناخته است.» (بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۲)، راه‌گشای فهم بسیاری از دشواری‌های آیات توحیدی‌ست؛ زیرا بهترین آیه‌ی خداوند، خود نفس است، و همین روح انسانی

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَآؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم
مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ ﴿۱۵۷﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهٖ
أَن آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّىَّ الَّذِى يُحْيِىْ
وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِىْ وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِى
بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِى
كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۵۸﴾ أَوْ كَالَّذِى
مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِىْ
هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ
كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ
مِائَةَ عَامٍ فَانْظُرْ إِلَىٰ طُعَمَائِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ
وَانْظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِّلنَّاسِ وَانْظُرْ
إِلَىٰ الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا
تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۵۹﴾

خداوند، (تنها) سرپرست مؤمنان است که آنان را از تاریکی‌ها خارج می‌کند و به نور می‌رساند. و سرپرستان کافران، طغیانگران هستند که آنان را از نور خارج می‌کنند و به تاریکی‌ها می‌رسانند. آنان، اهل آتش‌اند (و) همیشه در آن خواهد ماند. ۲۵۷ آیا توجّه نکرده‌ای به کسی که چون خدا به او فرمان‌روایی داده بود، (از روی تکبر و سرمستی،) با ابراهیم درباره‌ی پروردگارش بحث و جدل می‌کرد (و ادّعیای خدایی داشت). در آن هنگام، ابراهیم گفت: «پروردگار من، کسی‌ست که زنده می‌کند و می‌میراند.» (او) گفت: «من (نیز) زنده می‌کنم و می‌میرانم؛ (همان‌طور که یکی از این دو زندانی را آزاد می‌کنم و دیگری را می‌کشم).»؛ ابراهیم گفت: «خداوند، خورشید را از مشرق می‌آورد. پس (اگر می‌توانی،) آن را از مغرب بیاور.» و (بدین‌ترتیب،) آن کافر، درمانده و حیران شد. خداوند، مردم ستم‌کار را هدایت

نمی‌کند. ۲۵۸ یا ماجرای آن شخص (را دانستی) که از شهری که بام‌ها و دیوارهایش یکسر فرو ریخته بود، عبور کرد؟ (چون چشمش به استخوان‌های پوسیده‌ی مردگان آن شهر افتاد،) گفت: «چگونه خداوند این‌ها را پس از مرگشان زنده می‌کند؟» (در آن موقع،) خداوند او را صد سال میراند. سپس زنده‌اش کرد (و به او) فرمود: «چه مدّت (در اینجا) درنگ کردی؟» عرض کرد: «یک روز، یا بخشی از یک روز درنگ کردم.» فرمود: «(این‌طور نیست؛) بلکه صد سال (در اینجا) درنگ کرده‌ای. پس به غذا و نوشیدنی‌ات نگاه کن که تغییر نکرده است، و به الاغت بنگر (که چگونه استخوان‌هایش پراکنده و پوسیده شده است). و (این‌چنین کردیم) تا تو را نشانه‌ای (برای برانگیخته شدن پس از مرگ) برای مردم قرار دهیم. و به استخوان‌ها (ی الاغت) نگاه کن که چگونه پیوندشان می‌دهیم و بر آن‌ها گوشت می‌پوشانیم.» هنگامی که (توانایی خدا بر زنده کردن مردگان) برایش روشن شد، گفت: «(اکنون) می‌دانم که خداوند بر هر کاری تواناست.» ۲۵۹

۲۵۸. طریق استدلال و مجادله

این آیه، داستان زیبایی از ماجرای مناظره حضرت ابراهیم علیه السلام با نمرود بن کنعان را بیان می‌کند. کلمه‌ی «مُحَاجَّه» که مصدر فعل ماضی «حَاجَّ» است، اربابه‌ی حجت و دلیل در مقابل حجت خصم و طرف مقابل، و اثبات مدعای خود یا ابطال حجت خصم معنا می‌دهد. کلمه‌ی «حجت»، در اصل به معنای قصد بوده، و سپس به سبب کثرت و غلبه‌ی استعمال، به معنای «آنچه با آن ادعایی اثبات می‌شود» به کار رفته است (المیزان، ج ۲، ص ۵۲۳).
وقتی نمرودیان، حضرت ابراهیم علیه السلام را به جرم شکستن بت‌هایشان در آتش انداختند، و آتش بر او گلستان شد، نمرود، پادشاه بابل، پیامبر خدا را به حضور طلبید و خواست با او مناظره و محاجه کند؛ چون او سلطنت داشت و خود را پروردگار مردم معرفی کرده و نخستین مدعی خدایی بود. او از ابراهیم پرسید: پروردگار تو کیست که به سوی او دعوت می‌کنی؟ (تفسیر کوثر، ج ۲، ص ۷). ابراهیم گفت: همان کسی که زنده می‌کند و می‌میراند. در حقیقت، بزرگ‌ترین جلوه‌ی آفرینش یعنی قانون حیات و مرگ را به مثابه نشانه‌ی روشنی از علم و قدرت پروردگار طرح کرد. نمرود جبار اما راه تزویر و سفسطه را پیش گرفت و برای اغفال مردم و اطرافیان خود گفت: «من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم»، و قانون حیات و مرگ، در دست من است. پس برای اثبات این مدعای دروغین، طبق روایت معروفی، دست به حيله‌ای زد و دستور داد دو نفر زندانی را حاضر کردند و فرمان داد یکی را آزاد کنند و دیگری را به قتل برسانند. سپس رو به ابراهیم و حاضران کرد و گفت: «دیدید که چگونه حیات و مرگ به دست من است؟» ابراهیم علیه السلام برای خنثی کردن این توطئه، دلیل دیگری آورد تا دشمن نتواند ساده‌لوحان را به اشتباه اندازد. «ابراهیم گفت: خداوند، خورشید را از (افق مشرق) می‌آورد. (اگر تو راست می‌گویی که حاکم بر جهان هستی)، خورشید را از طرف مغرب بیاور.» در این هنگام، «آن مرد کافر، مبهوت و وامانده شد.»

به این ترتیب، آن مرد مست و مغرور سلطنت و مقام، خاموش و مبهوت و ناتوان شد و نتوانست در برابر منطق زنده‌ی ابراهیم علیه السلام سخنی بگوید، و این، بهترین راه برای خاموش کردن افراد لجوج است. مسلم است که دو موضوع

حیات و مرگ، از جهاتی مهم‌تر از موضوع طلوع و غروب آفتاب و سند گویاتری برای علم و قدرت پروردگار است، و برای همین، ابراهیم نخست بدان استدلال کرد. اگر افراد با فکر و روشن‌ضمیری در آن مجلس بوده‌اند، بی‌گمان با این دلیل قانع شده‌اند؛ زیرا هر کس می‌داند که آزاد کردن و کشتن يك زندانی، هیچ ربطی به موضوع حیات و مرگ طبیعی ندارد. او اما برای آن دسته که درك کافی نداشتند و ممکن بود تحت تأثیر سفسطه‌ی آن جبار حيله‌گر قرار گیرند، دلیل دوم را آورد و موضوع طلوع و غروب خورشید را پیش کشید تا حق بر هر دو دسته روشن شود. و چه خوب کرد ابراهیم علیه السلام که اول، موضوع حیات و مرگ را باز گفت تا آن جبار، مدعی شرکت با پروردگار در تدبیر عالم شود، و سپس موضوع طلوع و غروب آفتاب را طرح کرد که او در آن به‌کلی واماند. از جمله‌ی «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» معلوم می‌شود که گرچه هدایت و ضلالت به دست خداست، مقدمات آن را بندگان فراهم می‌کنند. ظلم و ستم و گناه، همچون ابره‌ای تیره و تار، بر آینه‌ی قلب آدمی سایه می‌افکند و اجازه‌ی درك حقایق را به او نمی‌دهد (تفسیر نمونه، ج ۲، صص ۲۸۸-۲۹۱).

جدال در قرآن

احتجاج و جدال، جایگاه ویژه‌ای در اسلام دارد: اسلام ضمن سفارش به نپذیرفتن چیزی بدون تفکر و سؤال، همگان را به بحث و گفت‌وگو دعوت می‌کند. جدال پذیرفته‌ی اسلام، دارای چنین ویژگی‌هایی است: اهداف صحیح، دفاع از حقیقت، دفع شبهات و از بین بردن اوهام و سوء ظن‌ها، تصدیق عقاید مکتب حق، و شکست دادن خصم یاوه‌گو به قصد یاری حق. علاوه بر این، داشتن خصوصیات همچون تسلط علمی فرد مجادله‌کننده، اهلیت وی برای گفت‌وگو، استفاده از مطالب حق برای اثبات مدعای خویش، رعایت آدابى همچون توکل به خدا و کمک گرفتن از او، احترام به طرف مقابل، دوری از تندى، رعایت انصاف، استفاده‌ی بجا و مناسب از مبانی طرف مقابل و مشخص کردن محل نزاع، و پیروی از معیارهای عقلی و علمی نیز لازم است. جدال و احتجاج، آفاقی نیز دارد: رعایت نکردن آداب و فنون جدال، جهالت و نادانی، پیروی از گمان و پندار، پافشاری و تعصب بیجا و تقلید کورکورانه از گذشتگان، و نیز پیروی از هوی و هوس. /



زمانی (را یاد کن) که ابراهیم عرض کرد: «پروردگارا، به من نشان بده که چگونه مردگان رازنده می‌کنی؟» (خدا) فرمود: «مگر (به قدرت من بر آن) ایمان نیاورده‌ای؟» عرض کرد: «چرا؛ ولی برای این که دلم آرام گیرد (می‌پرسم).» فرمود: «(برای گرفتن پاسخت، چهار (نوع) پرنده بگیر و آن‌ها را نزد خود جمع و تکه تکه کن (و گوشت‌هایشان را طوری مخلوط کن که شناخته نشوند). سپس (آن را ده قسمت کن، و) بر هر کوه، قسمتی از آن‌ها را قرار ده. آنگاه صدایشان کن تا (به قدرت خدا زنده شوند و) به سرعت نزدت بیایند. و بدان که خدا شکست‌ناپذیر و حکیم است.» ۲۶۰ حال کسانی که اموال‌شان را در راه خدا انفاق می‌کنند، مانند حال (کسی که) دانه‌ای (کاشته) است، که (آن دانه،) هفت خوشه برویاند، که در هر خوشه، صد دانه باشد، و (البته) خداوند آن را برای کسی که بخواهد، دو برابر می‌کند، و (فراتر از این، رحمت) خداوند، فراگیر، و (او) بسیار

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٦٠﴾ مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٦١﴾ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَتًّا وَلَا أَذًى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٢٦٢﴾ قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ ﴿٢٦٣﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٢٦٤﴾

یعنی

داناست، و به کسی که صلاح بداند، بیش از این‌ها پاداش می‌دهد. ۲۶۱ کسانی که اموال‌شان را در راه خدا انفاق می‌کنند، و در پی انفاق‌شان، منت و آزاری روا نمی‌دارند پاداش‌شان را نزد پروردگارشان خواهند داشت، و نه ترسی آنان را فرا می‌گیرد و نه اندوهگین خواهند شد. ۲۶۲ سخن پسندیده (برای رد کردن سائلان) و گذشت (از اصرار و بدزبانی‌شان)، بهتر از صدقه‌ایست که در پی آن، آزار و اذیتی باشد. (آری،) خداوند، بی‌نیاز و بردبار است؛ (پس شما نیز همچون او بخشنده باشید و در برابر رفتار بد نیازمندان بردباری کنید). ۲۶۳ ای مسلمانان، (ثواب) صدقه‌های خود را با منت گذاشتن و آزار رساندن تباہ نکنید؛ مانند آن که مالش را برای خودنمایی به مردم انفاق می‌کند و به خدا و روز قیامت ایمان ندارد. پس حال (انفاق) او، همچون سنگ صافیست که (گرد و) خاکی بر آن نشسته و (بذری در آن نهاده شده و ناگاه) رگباری بر آن ببارد و آن را (به صورت سنگی) سخت و غیر حاصل‌خیز برجای گذارد. (ریاکاران نیز) از آنچه به دست می‌آورند، بهره‌ای ندارند. (آری،) خداوند، مردم کافر را هدایت نمی‌کند. ۲۶۴

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

۲۶۰. امکان سنجی سؤال از پروردگار

بسیار اتفاق افتاده که ذهن انسان در مورد خداوند درگیر سؤالات فراوانی شده که لازم دیده است جواب آن‌ها را بیابد. در این راستا لازم است نخست سؤالاتی که طرح آن‌ها ممکن است، نوع‌شناسی شود و سپس مشخص شود که پرسیدن کدام نوع از سؤالات، ممکن یا مطلوب، و کدام نوع، ناممکن یا نامطلوب است.

نوع‌شناسی سؤال از خداوند

خداوند در سوره‌ی مبارک انبیاء می‌فرماید: «در آنچه [خدا] می‌کند، چون و چرا راه ندارد؛ و [لی] آنان [انسان‌ها] سؤال خواهند شد.» (انبیاء/۲۳)؛ یعنی کسی قادر نیست که از خداوند سؤال کند؛ لکن از انسان‌ها سؤال می‌شود.

مسئول و سؤال، از منظر قرآن حکیم، سه قسم است: ۱- **سؤال استعطایی.** همه‌ی موجودهای امکانی، از ذات اقدس الهی درخواست دارند که از فیض و کرم خود به آن‌ها عطا کند. هیچ موجودی نیست جز این‌که از خداوند سؤال استعطایی دارد، و خداوند نیز برابر استعداد سائل و صلاح نظام جهان و صلاح شخصی، به آنان عطا می‌کند (رحمن/۲۹)؛ ۲- **سؤال استفهامی.** هر فرد یا جامعه‌ای، به سؤال از اهل ذکر ترغیب شده است (نحل/۴۳). اولیای الهی و انبیا و معصومان، علیهم‌السلام، اهل ذکر هستند و بشر را از ذات اقدس الهی و حقایق دینی آگاه می‌کنند. این دو قسم سؤال از خداوند، هم جایز است و هم مطلوب؛ ۳- **سؤال استیضاحی:** این نوع سؤال، از سنخ استیضاح و انتقاد کردن است. این قسم، در باره‌ی خداوند راه ندارد (انبیاء/۲۳). چه کسی می‌تواند از وی سؤال اعتراضی یا او را استیضاح کند؟

مسئول نبودن خداوند در این باره، مربوط به مقام فعل خداوند است که می‌فرماید من کاری نکرده‌ام تا از من سؤال شود. اگر چیزی بخواهد و بتواند از خدا سؤال کند، عقل برهانی‌ست، و خداوند می‌فرماید که من کاری نکرده‌ام تا عقول بشری از من سؤال کنند؛ انبیا را نیز فرستاده‌ام تا عقل در قیامت از من سؤال نکند (نساء/۱۶۵)، و اگر انبیا را نمی‌فرستادم، عقل در قیامت سؤال می‌کرد: ای خدا، تو که می‌دانستی آغاز و انجام عالم و آدم چگونه است و پس از مرگ، سرای دیگری‌ست و ما به پادشاه و مجازات اعمال خویش می‌رسیم، چرا راهنما نفرستادی تا با رهنمود وی هدایت شویم، و این‌گونه، خدا زیر سؤال می‌رفت (منزلت عقل در هندسه‌ی معرفت دینی، صص ۶۵۶۲).

در حوزه‌ی ذات و صفات ذات خداوند اما انسان محدود،

به هیچ رو نمی‌تواند از خدای نامحدود سؤال کند. نه این‌که امکان دارد و زمینه‌ی سؤال فراهم نیست؛ بلکه اساساً چنین امکانی وجود ندارد. می‌دانیم که سؤال، متوقف بر معرفت و شناخت است، و چون انسان امکان معرفت تام به ذات و صفات ذات پروردگار را ندارد، لاجرم امکان سؤال از آن را نیز ندارد؛ زیرا خداوند بر همه‌ی کائنات و اشیاء احاطه و سیطره دارد، و چون عقل انسان نیز در زمره‌ی اشیاء است، محاط حضرت حق است. بنابراین، عقلی که محاط است، چگونه می‌تواند بر محیط خویش - یعنی خداوند - احاطه پیدا کند؟

اکنون مشخص شد که از انواع سه‌گانه‌ی سؤال، انسان امکان سؤال استعطایی و سؤال استفهامی از افعال خداوند را داراست؛ اما در مورد سؤال استیضاحی از فعل خداوند باید گفت که اگرچه امکان چنین سؤالی نیز برای انسان فراهم است، خداوند زمینه‌ی تحقق چنین سؤالی را ایجاد نکرده است؛ ضمن این‌که در مرحله‌ی ذات و صفات ذات نیز مطلقاً چنین امکانی فراهم نیست.

سنخ‌شناسی سؤال حضرت ابراهیم علیه‌السلام از خداوند

اینک باید به این پرسش پاسخ گفت که تقاضا و سؤال حضرت ابراهیم علیه‌السلام از خداوند در آیه‌ی ۲۶۰ سوره‌ی بقره، مرتبط به کدام یک از انواع سه‌گانه است.

باید توجه کرد که ابراهیم خلیل علیه‌السلام از خداوند نخواست که برای اثبات معاد استدلال کند؛ زیرا اعتقاد به معاد، امری نظری‌ست و انبیا و به‌ویژه پیغمبری چون ابراهیم علیه‌السلام که معتقد به معادند، مقامشان بالاتر از آن است که بدون هیچ دلیلی به قیامت معتقد باشند و از خدا درخواست دلیل کنند. می‌دانیم که اعتقاد به یک امر نظری و استدلالی، به دلیل احتیاج دارد، و اعتقاد بدون دلیل، تقلیدی یا ناشی از اختلال روانی و فکری‌ست؛ در حالی که نه تقلید، لایق ساحت پیغمبری چون آن‌جناب است، و نه اختلال فکری (ترجمه‌ی المیزان، ج ۲، ص ۵۶۱)؛ ضمن این‌که پرسش حضرت ابراهیم علیه‌السلام از خداوند که مردگان را چگونه زنده می‌کنی، پرسش از امکان یا عدم امکان احیای مردگان نیست؛ زیرا موضوع احیا و اماته، نزد آن حضرت روشن بوده، و خود بارها بدان استدلال کرده است؛ بلکه پرسش او، دیدن کیفیت زنده کردن بود؛ یعنی خداوند به گونه‌ای کیفیت زنده کردن اموات را نشانش دهد که ابراهیم علیه‌السلام، آن را دریابد و خود نیز احیاکننده شود. پس پرسش پیامبر الهی، استعطایی بود و نه استفهامی. یعنی برای فهمیدن نبود؛ بلکه برای قدرت یافتن بر احیای مرده‌ها بود (تسنیم، ج ۱۲، ص ۲۸۶)؛ ب/



وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ
وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ
فَأَتَتْ أَكْثُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطُلُ
وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢٦٥﴾ أَوْ ذُوْ أَحَدِكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ
جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا
مِنْ كُلِّ الشَّجَرِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضِعْفًا
فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ
لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿٢٦٦﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا
لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ
بِأَخْذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَنِّي
حَمِيدٌ ﴿٢٦٧﴾ الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ
وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ
﴿٢٦٨﴾ يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ
أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أُولَ الْأَلْبَابِ ﴿٢٦٩﴾

و (در مقابل آن گروه)، وضعیّت (انفاق) کسانی که اموالشان را در طلب خشنودی خدا و برای ثابت نگه داشتن (نیت خالص) خود انفاق می کنند، همچون باغی است که بر جای بلندی قرار دارد و رگباری بر آن ببارد، و (به برکت آن باران خوب)، میوه اش را چندین برابر (معمول) بدهد، و اگر (هم) رگباری بر آن نبارد، باران ریز و سبکی (بر آن می بارد و محصولاتش به بار خواهد نشست. به همین صورت، ثواب انفاق هایتان نیز به مقدار خلوص نیت هایتان وابسته است). خداوند به (حقیقت) کارهایتان بیناست. ۲۶۵ آیا یکی از شما دوست دارد باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر (درختان) آن، نهرها روان بوده، از هر نوع محصولی در آن داشته باشد، و در حالی که فرزندان ناتوانی دارد، پیری او فرا رسد و (به شدت به آن باغ نیاز داشته باشد؛ ولی ناگهان) گردبادی آتشین به آن (باغ) برسد و (همه ی دارایی اش) در آتش بسوزد (و دیگر

قدرت بازسازی آن را هم نداشته باشد؟ به همین ترتیب، پاداش کسانی که ریاکارانه انفاق می کنند، یا در پی آن، منت و آزار روا می دارند، از بین خواهد رفت). خداوند این چنین آیات و نشانه ها را برایتان روشن می کند. باشد که بیندیشید. ۲۶۶ ای مسلمانان، از چیزهای پاکیزه و مرغوب که (با تجارت و مانند آن) به دست آورده اید، و (نیز) از آنچه از زمین برایتان بیرون آوردیم (، اعم از محصولات کشاورزی و دامی و معدنی)، انفاق کنید، و برای (انفاق)، سراغ (اموال) پست و نامرغوب نروید که از آن انفاق کنید؛ در حالی که (اگر به خودتان بدهند، جز با چشم پوشی (و بی میلی) آن را نمی گیرید. و بدانید که خداوند، بی نیاز و شایسته ی ستایش است. ۲۶۷ (هنگام انفاق)، شیطان، شما را از فقر می ترساند و شما را به کارهای زشت (مانند بخل و خودداری از انفاق) امر می کند، و خداوند، به شما نوید آمرزش و فضل و عنایتی (بزرگ از جانب خودش) می دهد. (آری، رحمت) خداوند، فراگیر، و (او) بسیار داناست. ۲۶۸ (پاداش انفاق کنندگان راستین، حکمت است، و خدا) به هر که بخواهد، حکمت می دهد، و بی شک به هر کس حکمت داده شود، خیر و خوبی فراوانی (به او) داده شده است، و فقط خردمندان (این حقایق را درک می کنند و از آن) پند می گیرند. ۲۶۹

۲۶۹. موهبت حکمت

در این آیه، حکمتی که خداوند به کسی بدهد، خیر کثیر دانسته شده است. طبعاً سؤال می‌شود که حکمت چیست؟ از تعبیری که در لغت و روایات آمده، به دست می‌آید که حکمت، از جنس «معرفت» است؛ شناختی قوی که قدرت تشخیص، اصابت به حقیقت و تسلیم در برابر آن را در پی دارد.

در برخی روایات، از حکمت به «فهم» تعبیر شده است. راغب اصفهانی می‌نویسد: «حکمت، رسیدن به حقیقت به وسیله علم و عقل است.» (مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۴۹). در مجمع البحرین (ج ۶، ص ۴۵) آمده است: «حکمت، علمیست که انسان را از عمل قبیح دور کند.»

در آیهی شریف، سخن از موهبتِ پرخیز حکمت است. در روایات، مصادیق آیه بدین شرح بیان شده است: الف - از امام صادق (علیه السلام) ذیل آیهی شریف در تفسیر حکمت نقل شده است: «اطاعت خداوند و معرفت امام.» (کافی، ج ۱، ص ۱۸۵)؛ ب - همچنین فرموده است: «معرفت امام و اجتناب از گناهان کبیره‌ای که خداوند، آتش را بر آنها مقرر فرموده است.» (کافی، ج ۲، ص ۲۸۴)؛ ج - در بیان دیگر می‌خوانیم: «معرفت و تفقه در دین.» (تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۱).

پس حکمت: ۱- «تفقه در دین» یعنی «دین‌شناسی» عمیق است. در روایات آمده است: «هرگاه خداوند برای بنده‌ای خیر بخواهد، او را دین‌شناس می‌کند (فَقَّهَهُ فِي الدِّينِ).» (کافی، ج ۱، ص ۳۲)؛ ۲- «اطاعت خداوند» است؛ یعنی معرفتی که موجب اطاعت خداوند می‌شود. در واقع، از حکمت، به لازم آن که اطاعت باشد، تعبیر شده است؛ ۳- «اجتناب از گناهان کبیره» است. پس مانند مورد پیشین، حکمت، معرفتیست که موجب اجتناب از گناه می‌شود؛ ۴- «معرفت امام» است (به شرحی که خواهد آمد)؛ یعنی پذیرش امام.

از معانی «معرفت» در لغت، «اقرار» است (لسان العرب) که حاوی پذیرش و قبول است. به این کلام امام صادق (علیه السلام) که معنای «معرفت» را روشن می‌کند، توجه کنید: «شما تا معرفت نداشته باشید، صالح نخواهید بود، و تا تصدیق

نکنید، معرفت ندارید، و تا تسلیم نباشید، تصدیق نکرده‌اید.» (کافی، ج ۱، ص ۱۸۱). بنابراین، محور حکمت، معرفت، و معرفت، شامل تصدیق و تسلیم است. پس این که فرموده‌اند حکمت، امام‌شناسیست، به معنای تصدیق امام و تسلیم در برابر او، و به تعبیر ساده‌تر، امامت‌پذیریست؛ اما آیا این معرفت امام که یکی از تعاریف حکمت است، با دین‌شناسی، اطاعت خداوند و اجتناب از گناهان که در دیگر تعاریف حکمت آمده، معادل است؟ در پاسخ باید گفت که بر اساس مستندات فراوان، امامت، دروازه‌ی وصول به همه‌ی مراتب یادشده، و مهم‌تر این که طریق انحصاری آن‌هاست.

از شواهد بی‌شمار این موضوع، تنها فرازهایی از «زیارت جامعه‌ی کبیره» (من لایضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۰) را می‌آوریم که متن متقن صادرشده از ناحیه‌ی امام هادی (علیه السلام) و دارای مضامین بسیار والا در امامت است: «هر که خدا را بطلبد، (فقط) از شما آغاز می‌کند، و هر که او را به توحید بشناسد، (فقط) از ناحیه‌ی شما آن را پذیرفته، و هر که قصد او کند، (فقط) به شما رو می‌کند. خداوند، به یمن ولایت شما، معارف دینمان را به ما آموخته ... و به ولایت شماست که طاعات واجب پذیرفته می‌شود. هر که از شما روی بربتابد، از دین خارج شده، و هر که همراه شما شود، به حق رسیده، و کسی که در حق شما کوتاهی کند، به مهلکه افتاده است. هر که از شما جدا شود، گمراه شده، و هر که به شما تمسک کند، رستگار شده ... و هر که دست به دامن شما زند، هدایت یافته است.»

امام، «باب الله الذی منه یؤتی» (بحار الانوار، ج ۹، ص ۱۰۷) است و «تنها دری که از آن می‌توان به سوی خداوند رفت». این انحصار راه، موضوعیست که به خواست خداوند متعال شکل گرفته، و همچنین وسیله‌ی امتحان بندگان نیز هست تا معلوم شود که آیا حاضرند به امر الهی، در برابر اولیای او سر تسلیم فرود آورند؛ یا استکبار می‌ورزند و مانند ابلیس می‌گویند: خدایا، خودت آری؛ اما حجت‌هایت نه! / م



وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ ۗ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿٧٧﴾ إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ ۚ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ ۗ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٧٨﴾ لَيْسَ عَلَيْكُمْ هُدُودُهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ۖ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا يُنْفِسْكُمْ ۖ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ ۗ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ﴿٧٩﴾ لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا ۚ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿٨٠﴾ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٨١﴾

(با هر نیتی)، هر چیزی را انفاق کنید یا هر نذری به عهده بگیرید، خدا از آن باخبر است. (اما آنان که در راه خدا انفاق نمی‌کنند، یا به نذر خود عمل نمی‌کنند، یا مال خود را در راه گناه هزینه می‌کنند، ستم‌کارند، و این) ستم‌کاران، هیچ یآوری ندارند. ۲۷۰ اگر آشکارا صدقه دهید، (البته) کار خوبی‌ست، و اگر آن را پنهان کنید و (مخفیانه) به نیازمندان دهید، برایتان بهتر است، و (خدا به واسطه این صدقه مخفیانه، پاره‌ای از گناهان‌تان را می‌پوشاند و از شما می‌زداید. (آری)، خداوند از کارهایتان آگاه است. ۲۷۱ هدایت آنان، بر عهده‌ی تو نیست؛ بلکه خدا هر که را بخواهد، هدایت می‌کند. (بنابراین، از خودداری‌شان از صدقه دادن یا صدقه‌ی همراه با ریا و منت‌شان غمگین مشو). هر مالی که انفاق می‌کنید، (نتیجه‌ی حقیقی‌اش

تنها) برای خودتان است، و (شما مؤمنان) فقط در پی به دست آوردن خشنودی خداوند انفاق می‌کنید، و (پاداش) هر مالی که انفاق کنید، کامل به شما داده می‌شود و از (حق) شما کم گذاشته نخواهد شد. ۲۷۲ (صدقات،) برای نیازمندان است که (به سبب خدمت) در راه خدا، در تنگنا قرار گرفته‌اند و نمی‌توانند (برای تأمین معاش) سفر کنند. از شدت خویشترداری (چنان‌اند که) فرد بی‌اطلاع، آنان را ثروتمند می‌پندارد؛ (ولی) آنان را از نشانه‌هایشان می‌شناسی. با اصرار، از مردم (چیزی) نمی‌خواهند. (پس بدانید که) هر مالی انفاق کنید، خداوند به‌خوبی از آن آگاه است. ۲۷۳ کسانی که اموال‌شان را در شب و روز، پنهان و آشکار، انفاق می‌کنند، پاداش‌شان را نزد پروردگارشان خواهند داشت، و نه ترسی آنان را فرا می‌گیرد و نه اندوهگین خواهند شد. ۲۷۴

۲۷۳. سازوکار مواجهه‌ی دین‌دارانه با فقر

امروزه در عرصه‌ی اجتماع، با انواع مظاهر تکدی مواجه‌ایم و تکلیف خود را در قبال آن نمی‌دانیم. برای اتخاذ موضع صحیح در قبال این مظاهر، توجه به چند نکته لازم است: ویژگی‌های فقیر حقیقی از منظر اسلام

۱- در راه خداوند محصورند: اینان، کسانی هستند که به سبب اشتغال به جهاد در راه خدا و نبرد با دشمن و یادگیری فنون جنگی یا تحصیل علوم لازم دیگر، از تلاش برای معاش و تأمین هزینه‌ی زندگی باز مانده‌اند. نمونه‌ی روشن آن، اصحاب صُفّه در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۱۷۴)؛ و نیز کسانی که نمی‌توانند سفری کنند و سرمایه‌ای به دست آورند (تفسیر غونه، ج ۲، ص ۳۵۶).

۲- در حال فقر حفظ عفت می‌کنند: کسی که از حال ایشان اطلاع ندارد، از بسیاری عفتی که دارند، ایشان را توانگر می‌پندارد؛ چون با این‌که فقیرند، به فقر تظاهر نمی‌کنند و علامت‌های فقر خویش را غیر از آن قدری که نمی‌توان پنهان کرد، پنهان می‌کنند، و مردم به حال آنان پی نمی‌برند؛ مگر این‌که شدت فقر، رنگ و رویشان را زرد یا لباسشان را کهنه کند.

۳- بر تقاضای خود اصرار نمی‌کنند: فقرای مؤمن، هیچ دريوزگی نمی‌کنند تا منجر به اصرار در سؤال شود؛ زیرا چنان‌که گفته‌اند، وقتی روی کسی به سؤال باز شود، برای بار دوم دیگر طاقت صبر ندارد، و نفّس او از تلخی فقر به جزع در می‌آید، و عنان اختیار را از کف می‌دهد و در هر فرصتی تصمیم می‌گیرد که باز هم سؤال کند و اصرار هم بورزد و راه را بر هر کس بگیرد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۲، ص ۶۱۳).

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در باب نهی از اصرار فقیر می‌فرماید: خدا دوست دارد آثار نعمت خود را بر بنده‌ی خویش ببیند و فقر و اظهار فقر را نمی‌پسندد. همو بندگان بردبار و عقیف را دوست دارد، و کسانی که بداخلاقی، بدگو و در سؤال اصرارکننده‌اند، مغضوب او هستند. همچنین خداوند، قیل و قال کردن و سؤال زیاد و ضایع کردن مال را نمی‌پسندد. نیز فرموده است: دست‌ها بر سه قسم است: ۱- دست خدا که بالای هر دستی‌ست؛ ۲- دست انسان

بخشنده که دنبال دست خداست. ۳- دست سائل (بی‌نیاز) که در زیر و پایین همه است، و این ترتیب، تا روز قیامت خواهد بود، و کسی که با داشتن چیزی که او را بی‌نیاز کرده، سؤال کند، روز قیامت در صورتش زخم و جراحت خواهد بود (تسنیم، ج ۱۲، ص ۵۰۵-۵۰۶). از امام ابو جعفر علیه السلام نیز روایت شده که فرموده است: «خداي متعال، گدای سمج را دوست ندارد.» (تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۱). نیز بنا بر فرموده‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، مسکین حقیقی، فرد محتاج عقیفی‌ست که از درخواست کردن از مردم حیا دارد و شناخته شده نیست تا به او صدقه دهند (الدرا المنثور، ج ۲، ص ۹۰-۹۱).

از آنچه بیان شد، مشخص می‌شود که شناسایی فقر با فرایند تحقیق و تفحصی نیاز دارد که بر عهده‌ی مردم و نیز حکومت اسلامی‌ست؛ چراکه فقرای حقیقی، خود را معرفی نمی‌کنند.

ضرورت طی فرایند شناسایی فقر

آیه‌ی شریف، این نکته را اثبات می‌کند که صرف مواجهه با فردی که اظهار فقر می‌کند، کافی نیست تا انسان بدو کمک کند؛ بلکه لازم است برای تفکیک فقرای حقیقی از کسانی که اظهار دروغین به فقر می‌کنند، تحقیق شود. از این رو در انتهای آیه آمده است: «و هر چیز خوبی در راه خدا اتفاق کنبد، خداوند از آن آگاه است.» در این جمله، خداوند، پس از بیان مورد برتر صرف اتفاق که فقرای خاص هستند، می‌فرماید که اگر اتفاق را به مصرف افضل برسانید، پاداشتان بیش از کسی خواهد بود که انفاقش صرف مورد عادی شود.

البته پیام‌هایی نیز در این جمله وجود دارد: ۱. فقرانی عقیف هستند که ناآگاهان از احوال آنان، ایشان را توانگر می‌پندارند؛ ۲. لزوم تحقیق و تفحص برای یافتن فقرای عقیف؛ ۳. انتخاب آن‌ها برای مصرف صدقه به عنوان انتخاب افضل؛ ۴. مصداق افضل، پاداش برتر دارد؛ ۵. خداوند از تمام این امور آگاه است؛ ۶. خداوند، طبق علم خود که عین واقع است، عمل می‌کند؛ ۷. نتیجه این‌که ثواب چنین صدقه‌دهندگان پژوهشگر و عقیف‌یابی، بیش از دیگران است (تسنیم، ج ۱۲، ص ۵۰۲). / ب

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي
يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ
مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ
مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ
عَادَفَا فَوَلِّكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۷۵﴾ يَمْحَقُ
اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِيلُ الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ
﴿۷۶﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ
وَأَتَوْا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۷۷﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا
مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۷۸﴾ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا
فَأَذْنُوا بَحْرَبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ
أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ ﴿۷۹﴾ وَإِنْ كَانَ
ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ
إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۸۰﴾ وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى
اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۸۱﴾

رباخواران، زندگی شان را فقط مانند رفتار کسی که شیطان به واسطه ی تماس با او دیوانه اش کرده، سامان می دهند (، و در آخرت نیز مانند چنین فردی از گورهایشان برمی خیزند). این (عدم تعادل روحی) بدین علت است که آنان گفتند: «خرید و فروش صرفاً مانند رباست»؛ در حالی که خداوند، خرید و فروش را حلال، و ربا را حرام کرده است. (پس دست از رباخواری بردارید و بدانید که) هر کس که برایش پندی از سوی پروردگارش بیاید و (از کار ناشایستش) دست بردارد (و توبه کند)، آنچه در گذشته اتفاق افتاده، برای خودش است و (گذشته اش بخشیده می شود، و تصمیم گیری درباره ی) کارش، با خداست، و (اگر خدا بخواهد، به کلی او را می بخشد، و اگر صلاح بداند، قضا و کفاره بر او واجب می کند؛ ولی) کسانی که (با آگاهی و به عمد به گناهانشان) برگردند، اهل آتشاند (و همیشه در آن خواهند ماند.

۲۷۵ خداوند، (سود) ربا را به تدریج نابود می کند و (پاداش) صدقات را می افزاید. (رباخوار، ناسپاس و گناه کار است) و خداوند هیچ فرد ناسپاس و گناه کاری را دوست ندارد. ۲۷۶ کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و نماز را کامل و بی نقص به جای آوردند و (از مال خود) انفاق کردند (چه واجب باشد و چه مستحب)، پاداش خود را نزد پروردگارشان خواهند داشت و نه ترسی آنان را فرا می گیرد و نه اندوهگین خواهند شد. ۲۷۷ ای مسلمانان، خود را از (عذاب) خدا در امان نگه دارید و اگر (حقیقتاً) مؤمن هستید، آنچه را که از ربا مانده، رها کنید (و از بدهکاران مطالبه نکنید). ۲۷۸ اگر چنین نکردید، پس به (اعلام) جنگی (بزرگ) با خدا و پیامبرش یقین کنید؛ و اگر توبه کنید، اصل سرمایه تان برای خودتان است. (بدین ترتیب،) نه (با گرفتن ربا) ستم می کنید، و نه (با از بین رفتن اصل سرمایه تان) ستم می بینید. ۲۷۹ اگر (بدهکار،) تنگ دست بود، تا وقت توانایی اش (به او) فرصت دهید؛ و اگر بدانید، (گذشت از طلب و) صدقه دادن شما (به بده کار)، برایتان بهتر است. ۲۸۰ خودتان را از (سختی) روزی حفظ کنید که در آن روز نزد خدا بازگردانده می شوید. آنگاه کارهای هر کس به طور کامل به او داده می شود و از (حق) آنان کم گذاشته نخواهد شد. ۲۸۱

۲۷۵-۲۸۱. بیان شدید قرآن در حرمت ربا

خدای سبحان در این آیات در باره‌ی ربا شذی به کار برده که در باره‌ی هیچ‌یک از گناهان کبیره به کار نبرده است: «مسلمانان، دشمنان دین را بر خود حاکم نکنند.» علت این سخت‌گیری نیز معلوم است: فساد گناهان غیر از ربا و حکومت بی‌دینان، از یک نفر یا چند نفر تجاوز نمی‌کند، و آثار شومش تنها بعضی از ابعاد زندگی چون ظاهر اجتماع و اعمال ظاهری افراد را در بر می‌گیرد؛ در حالی که آثار سوء ربا و حکومت بی‌دینان، بنیان دین را منهدم می‌کند و نشانه‌های آن را به کلی از بین می‌برد و نظام حیات را تباه می‌کند و پرده‌ای بر روی فطرت انسانی می‌افکند و حکم فطرت را ساقط می‌کند و دین را به دست فراموشی می‌سپارد.

مش‌ی غیرعاقلا نه‌ی رباخواران

رباخوار، هرگز مش‌ی عاقلانه‌ای ندارد؛ چراکه شیطان با او در تماس است و قدرت تمییز و تشخیص خوب و بد، نافع و مضر، و خیر و شر را از او سلب می‌کند، و در نتیجه، او حکم هر یک از این موارد را نه به علت فراموشی مفهوم خیر و شر، بلکه به سبب سوء تطبیق خیر و شر و نافع و مضر بر مصادیقشان، بر دیگری ساری و جاری می‌کند، و بدین صورت، دچار خبط و اشتباه می‌شود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۲، ص ۶۳۹-۶۴۰)؛ چنان‌که عمل بد را خوب تلقی می‌کند و اندیشه‌ی مضر را نافع می‌پندارد، و بالعکس.

در منطق جنون‌آمیز و وارونه‌ی رباخواران، اقتصاد، فقط ربوی‌ست، و ربا، اصل و محور اقتصاد است، و بیع، فرع و شبیه آن. آن‌ها می‌گویند: چرا ما را سرزنش می‌کنید؛ اگر ربا بد است، داد و ستد شما هم که مثل ربای ماست، مذموم است (تسلیم، ج ۱۲، ص ۵۲۶).

جریان رباخواری در غیر مجرای صحیح زندگی

عمل رباخوار، برخلاف فطرت آدمی‌ست؛ چون فطرت که پایه و اساس زندگانی اجتماعی بشر را شکل می‌دهد، حکم می‌کند که آنچه را که آدمی دارد و از آن نیاز است، با آنچه که دیگران دارند و او بدان نیازمند است، معاوضه کند؛ اما این‌که مالی را بدهد و سپس زیاده دریافت کند، حکم فطرت و اساس اجتماع را تباه می‌کند؛ برای این‌که رباخوار به اختلاس و ربودن اموال بده‌کاران دچار می‌شود، و بده‌کاران نیز به تهی‌دستی

می‌رسند و اموالشان در دست رباخوار جمع می‌شود. پس رباخواری یعنی کاهش یافتن بنیه‌ی مالی یک عده، و ضمیمه شدن اموال آنان به اموال رباخوار. این کاهش و نقصان، و آن تکاثر اموال نیز بدانجا می‌رسد که خرج بده‌کار و مصرف او به مرور زمان بیشتر می‌شود، و با زیاد شدن احتیاج و مصرف، و نبودن درآمدی که آن را جبران کند، او را روز به روز گرفتارتر می‌کند، و ربا نیز تصاعد می‌یابد. این تصاعد، و نیز نبودن راه جبران، زندگی بده‌کار را منهدم می‌کند. از همین‌جا مشخص می‌شود که حرمت ربا و حرمت بیع و سایر احکام الهی، تابع مصالح و مفاسد است. اگر بیع حلال شده، برای این بوده که بر طبق سنت فطرت و خلقت است، و اگر ربا حرام شده، علتش این بوده که از روش صحیح زندگی، خارج، و منافی با ایمان به خدا و ناسازگار با آن و نیز یکی از مصادیق ظلم است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۲، ص ۶۳۱).

علت حرمت ربا

۱- امام رضا (علیه السلام) فرموده است که علت حرمت ربا، فساد اموال است. چون بیع ربوی، موجب زیان بایع و مشتری می‌شود، خداوند از آن منع کرده است؛ همان‌گونه که از دادن مال سفیه به او پیش از رسیدن به رشد منع کرده است؛ چون خوف از فساد مال او هست. ارتکاب این گناه پس از بیان الهی، موجب استخفاف حرام می‌شود، و استخفاف این گناه بزرگ، آدمی را به کفر اعتقادی یا عملی می‌رساند. اما در باب علت حرمت ربا در معامله‌ی نسبه نیز فرموده است که ربا در معامله‌ی نسبه، موجب از بین رفتن معروف و تلف شدن اموال و رغبت مردم به سود و ترک قرض حسن و کارهای خوب می‌شود؛ که فساد و ظلم و نابود شدن اموال را در پی دارد (عیون اخبار الرضا، ج ۲، صص ۱۰۰-۱۰۱)؛ ۲- ربا، نوعی دزدی‌ست؛ چراکه پول نمی‌تواند پول بزاید؛ زیرا پول، به خودی خود منفعتی ندارد و عقیم است، و خاصیت حقیقی پول، جز این نیست که واسطه‌ی مبادله و در گردش باشد (ربا، بانک و بیمه، ص ۱۷).

شاید علت توجه فراوان اسلام به اموال و بنیان‌ها و سازوکارهای اقتصادی در جامعه، و در نتیجه، تحریم ربا که عامل فساد آن‌هاست، این باشد که خداوند، اموال را مایه‌ی قوام زندگی قرار داده (نساء/۵)، و اتلاف اموال، به کیان زندگی اجتماعی یک جامعه آسیب می‌رساند. ب/



يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَخْشَ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمْلَ لَهُ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلٍ ذَٰلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ



ای مسلمانان، هرگاه معامله‌ای کردید و برای آن تا زمان معینی به یکدیگر قرضی دادید، آن (قرض) را بنویسید، و باید نویسنده‌ای (سند آن را) عادلانه در بین شما بنویسد، و نویسنده به شکرانه‌ی این‌که خدا به او (خواندن و نوشتن) آموخته است، نباید از نوشتن خودداری کند. بنابراین (اگر از او خواسته شد که بنویسد)، باید بنویسد، و بدهکار باید (شرح بدهی خود را) املا کند و خود را از (خشم) خداوند که پروردگارش است، در امان نگه دارد و چیزی از آن را کم نگذارد، و اگر بدهکار سفيه باشد (و نداند مالش را در چه راهی صرف کند)، یا (مانند کودک و دیوانه، از نظر عقلی) ناتوان باشد، یا (به جهاتی مانند مشکل در سخن گفتن) نتواند املا کند، باید سرپرستش عادلانه املا کند. و (هنگام تنظیم سند)، از مردان‌تان دو شاهد بگیرید، و اگر دو مرد حضور نداشتند، یک مرد و دو زن از میان گواهانی که (به عدالت آنان) رضایت

دارید، (به گواهی بگیرید) تا در صورت فراموشی یکی از آن دو (زن)، آن دیگری یادآوری کند. و هنگامی که گواهان (برای گواهی بر معامله یا شهادت در دادگاه) فرا خوانده شوند، نباید خودداری کنند. و از نوشتن بدهی، چه کوچک باشد، چه بزرگ، خسته نشوید تا سر رسیدش (فرا رسد). این (روش)، نزد خداوند، عادلانه‌تر، و برای گواهی (در دادگاه)، استوارتر، و برای جلوگیری از شك و تردیدتان، (به احتیاط) نزدیک‌تر است؛ مگر این‌که معامله‌ای نقدی باشد که در میان خودتان (دست به دست) می‌گردانید. در این صورت، گناهی بر شما نیست که آن را ننویسید، و (بهتر است) هنگامی که خرید و فروش می‌کنید، گواه بگیرید، و هیچ نویسنده و شاهدی (در داد و ستد) نباید زیان ببیند، و اگر چنین کنید (و به آنان زبانی برسانید)، نافرمانی و گناهی از شما سر زده است، و خود را از (عذاب) خدا در امان نگه دارید. خداوند، (امور دین و احکام را) به شما می‌آموزد، و خداوند، هر چیزی را به خوبی می‌داند. ۲۸۲

اکثر آنان می‌گویند که هیچ راهی برای معرفت، علم به خدا، شریعت و دانستن اسرارش نیست؛ مگر راه ایمان و تقوا. پس کسی که از خدا بترسد، خدا به وی معرفت می‌دهد و شریعت و احکام آن را به او می‌آموزد. آنگاه وی به آخرت و ترس و عذاب آن معرفت پیدا می‌کند و قرآن و حدیث را بدون این که درسی خوانده باشد، می‌فهمد. آنان، این علم را علم لدنی می‌نامند. از جمله دلایل‌هایی که برای این مدعا می‌آورند، همین قسمت از این آیه است که می‌فرماید: «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ»؛ ولی لفظ این آیه، از دلالت بر این مدعا ابا می‌کند. رد این ادعا، آشکار است؛ زیرا در این آیه، عبارت به صورت «يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ» (به جزم میم) نیست تا فهمیده شود که شرط و جزا وجود دارد (تفسیر آسان، ج ۲، ص ۱۸۲). علامه طباطبایی نیز چنین اشاره می‌کند: «این که بعضی گفته‌اند که دو جمله‌ی «وَاتَّقُوا اللَّهَ» و «يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ» بر این دلالت می‌کند که تقوا، سبب تعلیم الهی‌ست، درست نیست؛ برای این که هرچند گفته صحیح است، و به حکم کتاب و سنت، تقوا سبب تعلیم الهی هست، آیه‌ی شریف در صدد بیان این نکته نیست؛ زیرا واو عطفی که بر سر آن آمده، نمی‌گذارد آیه چنین دلالتی داشته باشد؛ علاوه بر این که این معنا، با سیاق آیه و ارتباط ذیل آن با صدرش نیز سازگار نیست. مؤید این امر، آن است که کلمه‌ی الله، دو بار تکرار شده، و اگر جمله‌ی مورد بحث، کلامی جدید نبود، حاجت به تکرار کلمه‌ی الله نبود؛ بلکه سیاق و سبک کلام اقتضا می‌کرد که بفرماید «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ» از خدا بترسید تا تعلیم‌تان دهد. پس بدین علت اسم الله را دو بار آورده که این دو کلام، مستقل است، و البته برای بار سوم نیز ذکر کرده تا علت را برساند و بفهماند خدا که شما را تعلیم می‌دهد، برای این است که او به هر چیزی داناست، و اگر او به هر چیزی داناست، برای این است که الله است.» (المیزان، ج ۲، ص ۶۶۹).

حق این است که قسمتی از علوم را از طریق تعلیم و تعلم رسمی باید فرا گرفت و بخش دیگری از علوم الهی را نیز باید از طریق صفای دل و شست‌وشوی آن با آب معرفت و تقوا فراهم کرد. این همان نوری‌ست که خداوند در دل هر کس که بخواهد و لایق ببیند، می‌اندازد؛ چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند: «أَلَيْسَ نَوْرٌ يُقَدِّفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ.» (تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۵۴). ۵/

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

۲۸۲. رابطه‌ی تقوا و روشنی‌ی

قرآن مجید برای تقوا آثار فراوانی بیان کرده که از جمله‌ی آن‌ها، برطرف شدن حجاب‌ها از فکر و قلب آدمی‌ست. در آیات متعدد قرآن، به رابطه‌ی ایمان و تقوا با «روشن‌بینی» اشاره شده است. از جمله در آیه‌ی ۲۹ انفال می‌خوانیم: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر تقوای الهی پیشه کنید و از گناهان بپرهیزید، خداوند، وسیله‌ای برای شناخت حق از باطل برای شما قرار می‌دهد.» در آیه‌ی مورد بحث آمده است: «تقوای الهی پیشه کنید، و خداوند، شما را علم و دانش می‌آموزد.» این امر را عقل به خوبی درک می‌کند؛ زیرا بزرگ‌ترین مانع شناخت و مهم‌ترین حجاب قلب آدمی، هوا و هوس‌های سرکش، آمال و آرزوهای دور و دراز، و اسارت در چنگال ماده و زرق‌وبرق و دنیاست که به انسان اجازه نمی‌دهد قضاوت صحیح کند و چهره‌ی حقایق را چنان که هست، ببیند. هنگامی که این گرد و غبارها در پرتو ایمان و تقوا فرو نشست، و این ابرهای تیره‌وتار و ظلمانی از آسمان روح انسان کنار رفت، آفتاب حقیقت بر صفحه‌ی قلب می‌تابد، و آدمی، حقایق را چنان که هست، در می‌یابد، و لذتی توصیف‌ناشدنی از این درک صحیح و عمیق پیدا می‌کند، و راه خود را به سوی اهداف مقدسی که دارد، می‌گشاید و پیش می‌رود. آری، تقوا به انسان آگاهی می‌دهد؛ همان‌گونه که آگاهی‌ها به انسان تقوا می‌بخشد؛ یعنی این دو در یکدیگر تأثیر متقابل دارند (تفسیر نمونه، ج ۲۳، صص ۳۹۸-۳۹۹).

پیوند تقوا و علم چگونه است؟

قرار گرفتن علم و تقوا در کنار یکدیگر در آیات قرآن، نشانه‌ای از پیوند میان آن دو است، و مفهومش این است که تقوا، پرهیزکاری و خداپرستی، اثر عمیقی در آگاهی، روشن‌بینی و فزونی علم و دانش دارد. هنگامی که قلب انسان با تقوا صیقل یابد، همچون آینه، حقایق را روشن می‌کند. این معنی کاملاً منطقی‌ست؛ زیرا صفات زشت و اعمال ناپاک، حجاب‌هایی بر فکر انسان می‌اندازد و به او اجازه نمی‌دهد که چهره‌ی حقیقت را چنان که هست، ببیند. هنگامی که حجاب‌ها به وسیله‌ی تقوا کنار رفت، چهره‌ی حق آشکار می‌شود. با این حال، گروهی از صوفیان جاهل، از این معنا سوء استفاده کرده و آن را دلیل بر ترک تحصیل علوم رسمی گرفته‌اند؛ در حالی که چنین نتیجه‌ای، مخالف آیات صریح قرآن و روایات مسلم اسلامی‌ست (تفسیر



﴿وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كِتَابًا فَرِهْنِمْ مَقْبُوضَةً ۚ فَإِنْ أَفْنَوْكُمْ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ فَاذْكُرُوا الَّذِي آتَاكُمْ مِنْ أَمَانَتِهِ ۚ وَلْيَتَّقِ اللَّهُ رَبَّهُ ۚ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ ۚ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ ۚ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ۝۲۸۱﴾
 ﴿السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۚ وَإِنْ تُبْذَرُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوْهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ ۚ فَيَغْفِرْ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ ۚ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝۲۸۲﴾
 ﴿بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ ۚ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ ۚ لَا تَفْرِقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ ۚ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا ۚ غُفِرَ أَنْكَ رَبَّنَا ۚ وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ۝۲۸۳﴾
 ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ۚ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ ۚ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا ۚ رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا ۚ رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ ۚ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا ۚ وَارْحَمْنَا ۚ أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ۝۲۸۴﴾

اگر در سفر بودید و نویسندۀ ای نیافتید، وثیقه‌ی گرفته‌شده (، به جای سند و شاهد است)، و اگر یکدیگر را امین شمردید (و طلب‌کار به سبب دین‌داری بدهکار از او وثیقه نگرفت)، باید کسی که امین شمرده شده، امانتش را برگرداند و خود را از (خشم) خدا، مالک و صاحب‌اختیارش، حفظ کند. و (ای شاهدان، وقتی برای گواهی دادن به دادگاه دعوت شدید)، گواهی را کتمان نکنید، و هر کس آن را کتمان کند، در حقیقت قلبش گناه‌کار است. (آری)، خداوند از کارهایتان به خوبی آگاه است. ۲۸۳ آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، فقط از آنِ خداست. (پس) آنچه را که در دل‌هایتان است، چه آشکار کنید و چه پنهان، خداوند بر طبق آن، شما را به حساب می‌کشد. آنگاه هر که را بخواهد (و شایسته بدانند)، می‌آمزد، و هر کس را که بخواهد (و سزاوار ببیند)، عذاب می‌کند. (آری)، خداوند بر هر کاری تواناست. ۲۸۴

پیامبر به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شد، ایمان آورد و مؤمنان (حقیقی نیز همین‌طور). همگی به خدا و فرشتگان و کتاب‌ها و پیامبرانش ایمان آوردند (و می‌گویند: در اعتقاد به نبوت)، بین هیچ‌یک از پیامبرانش فرق نمی‌گذاریم. و گفتند: «(فرمان خدا را) شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا، آمرزش را (می‌طلبیم)، و بازگشت (همه) فقط به‌سوی توست.» ۲۸۵ خداوند به هر کس تنها به اندازه‌ی توانش تکلیف می‌کند. آنچه (از کارهای شایسته) کرده، تنها به سود خودش، و آنچه (از کارهای ناشایست) انجام داده، تنها به ضرر خودش است. (پیامبر و مؤمنان می‌گویند): «پروردگارا، اگر (دستورهایت را) فراموش کردیم، یا خطا کردیم، ما را مؤاخذه نکن. پروردگارا، تکلیف دشواری را بر (دوش) ما نگذار؛ همان‌طور که بر (دوش) پیشینیان ما نهادی. پروردگارا، آنچه را که طاقتش را نداریم، بر ما مقرر نکن. ما را ببخش و بیامرز و بر ما رحم کن؛ زیرا سرپرست ما، تو هستی. پس ما را یاری کن و بر کافران پیروز فرما. ۲۸۶

۲۸۶. موازنه‌ی میان تکالیف الهی و وسع انسان

تکالیف‌های ابتدایی خداوند، آسان و کمتر از سطح توانایی انسان است، و تکلیف دشوار و طاقت‌فرسای الهی، برای کیفر مجرمان است.

اقسام تکلیف ابتدایی

تکلیف ابتدایی، سه فرض دارد: تکلیف به کمتر از قدرت مکلف؛ به مقدار توان او؛ به بیش از قدرت وی.

آیه‌ی شریف، نوع سوم تکلیف را نفی می‌کند؛ در حالی که آیات دیگری چون «خدا برای شما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواهد» (بقره/۱۸۵) و «در دین بر شما سختی قرار نداده است» (حج/۷۸) که در صدد بیان سنت الهی نبود عسر و حرج در تکلیف است، نوع دوم از اقسام تکلیف را که مستلزم عسر و حرج است، نفی می‌کنند (تسним، ج ۱۲، ص ۷۱۶). امام صادق (ع) نیز در این باره فرموده است که تکالیف‌های الهی نه تنها فراتر از توان آدمیان نیست، بلکه به اندازه‌ی توان ایشان نیز نیست و بلکه کمتر از آن است؛ ولی مردم ناسپاس‌اند (توحید، ص ۳۴۷). این در حالی‌ست که خداوند برای گرامی‌داشت پیامبر اسلام (ص) و حفظ جلالت مقامش نزد خود، عقاب این نه امر را از امت ایشان برداشت: خطا، فراموشی، اکراه، ناتوانی، جهل، اضطراب، حسد، فال بد زدن، و تفکر در مورد وسوسه در آفرینش؛ البته تا زمانی که با زبان اظهار نشوند (همان، ص ۳۵۳).

سنت الهی بر نبود تکلیف فراتر از طاقت و هماهنگی آن با اختیار

خداوند متعال، مطابق سنت خویش، آن مقدار از مراحل ایمان را بر هر يك از بندگان خود تکلیف کرده که درخور فهم او باشد، و از اطاعت نیز آن مقداری را تکلیف کرده که درخور نیرو و توانایی بنده باشد (ترجمه‌ی میزان، ج ۲، ص ۶۸۴). از همین رو، «تکلیف ما لایطاق»، نه در اسلام و نه در ادیان دیگر وجود ندارد، و اصل، بر آزادی اراده است؛ زیرا می‌گوید: هر کس در گرو اعمال نیک و بد خویش است: هر کار نیک کند، برای خود کرده، و هر کار بدی کند، به خود زیان رسانده است. تقاضای عفو و بخشش و مغفرت نیز شاهد این مدعاست که انسان، آزاد و دارنده‌ی اختیار است.

تکلیف فراتر از طاقت انسان، با منطق عقل و موضوع حسن و قبح نیز ناهماهنگ است؛ چراکه خداوند حکیم هرگز

کاری را که سبب سلب اراده می‌شود، نمی‌کند، و این خود دلیلی بر نفی جبر است (تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۰۶)؛ چراکه چگونه ممکن است خداوند بندگان را به عملی فراتر از طاقتشان مجبور بکند و در صورت تبعیت نکردن بنده از خداوند در اجرای تکلیف، او را مجازات کند؟

در ادامه‌ی آیه، رسول خدا (ص) و مؤمنین از خدا خواسته‌اند که خطا و نسیان آن‌ها را کیفر ندهد، و چیزی را که طاقتش را ندارند، بر آنان تحمیل نکند. آیا این خواسته، امکان تحقق چنین مواردی را اثبات نمی‌کند؟

اختیار انسان در ایجاد مقدمات مجازات الهی

رسول خدا (ص) و مؤمنان از خداوند درخواست کردند که ایشان را برای خطا و نسیان‌شان مؤاخذه نکند، و چیزی را که طاقتش را ندارند، بر آنان تحمیل نفرماید (چراکه خطای سهوی و نسیان، تهر نیست). توضیح این‌که مراقبت بر خطای سهوی و نسیان، از توان انسان خارج است و ممکن نیست که خداوند، آدمی را به اموری فراتر از طاقتش تکلیف کند؛ چراکه این فعل، قبیح است، و صادر شدن قبیح از خداوند نیز محال است. البته باید توجه کرد که مقدمات خطا و نسیان، اختیاری‌ست، و ممکن است با جلوگیری از مقدمات آن یا تحفظ از آن، از پیشامد آن جلوگیری کرد. پس خطا و نسیان، به این ملاحظه، امری اختیاری و قابل پیش‌گیری‌ست؛ به‌ویژه در مواردی که ابتلای آدمی به آن‌ها، نتیجه‌ی سوء اختیار خود آدمی باشد (ترجمه‌ی میزان، ج ۲، ص ۶۸۵). بنابراین، انسان، گاهی با سوء اختیار خود، مقدمات عذاب الهی چون مؤاخذه‌ی نسیان و خطا، حمل اصر (تکلیف به اندازه‌ی تبه‌کار) و تکلیف به فراتر از طاقت را فراهم می‌آورد. از این رو، تکلیف کیفری نیز دو نوع است.

تکلیف کیفری

۱- اصر: تکلیف به اندازه‌ی توان انسان است؛ یعنی انسان می‌تواند آن را تحمل کند؛ ولی همه‌ی توان او را می‌گیرد؛ مانند تکلیف توبه از راه کشتن یکدیگر برای بنی‌اسرائیل (بقره/۵۴)؛

۲- تکلیف فراتر از طاقت: تکلیف تحمل‌ناپذیر است که توان عمل اختیاری را از انسان می‌گیرد.

برداشتن سنگینی دستوره‌ای دشوار، چه در مقام وضع آن تکالیف و چه در مقام استمرار آن‌ها، مشروط به دعای امت است. از این رو استمرار مؤمنان بر دعا می‌تواند تکالیف دشوار الهی را که صورت کیفری دارند، رفع کند (تسним، ج ۱۲، ص ۷۲۶)؛ ب/



سُورَةُ آلِ عِمْرَانَ

۲۰۰

آیاتها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْم ۱ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ۚ نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ ۚ ۲ مِن قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَأَنزَلَ الْفُرْقَانَ ۚ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ ۚ ۳ إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ ۚ ۴ هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ ۚ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۚ ۵ هُوَ الَّذِي أَنزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ۚ ۶ رَبَّنَا لَا تَجْعَلْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ۚ ۷ رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ۚ ۸

سورهی آل عمران (در مدینه نازل شده است)

به نام خداوند بخشندهی مهربان

الف، لام، میم (از حروف مقطعه و رمزی میان خدا و پیامبر است). ۱ «الله» است که جز او معبودی نیست. زنده (ی حقیقی و دائمی) است و پیوسته (از آفریده هایش) مراقبت و (به آن ها) رسیدگی می کند. ۲ این کتاب را که سراسر حق است، بر تو نازل کرد؛ در حالی که کتب آسمانی پیش از خود را تصدیق می کند، و تورات و انجیل را پیش از این برای هدایت مردم نازل کرد، و جداکنندهی حق از باطل را نازل کرد. کسانی که به آیات و نشانه های خدا کفر ورزیدند، عذاب شدیدی دارند، و خداوند، شکست ناپذیر و مجازات کنندهی (کافران) است. ۳ و ۴ مسلماً در زمین و آسمان، چیزی بر خدا پوشیده نیست. ۵ او کسی است که هر طور که بخواهد، به شما در رحمها (ی مادران تان) شکل و صورت می دهد. هیچ معبودی جز آن (خدای) شکست ناپذیر و

حکیم نیست. ۶ او کسی است که این کتاب را بر تو نازل کرد؛ (کتابی که) بخشی از آن، آیات صریح و روشن است که آن ها اساس کتاب اند، و بخش دیگر، (آیات) تأویل پذیر است. حال، کسانی که در دل هایشان انحرافی وجود دارد، به علت فتنه جویی و طلب تأویل (دلخواه خود از) آن، از آیات تأویل پذیرش پیروی می کنند؛ در حالی که فقط خداوند، تأویل آن (گروه از آیات) را می داند. (ولی در مقابل آن بیمار دلان)، کسانی که در علم و دانش، ثابت و استوار شده اند، (با تسلیم در برابر همه ی آیات محکم و متشابه) می گویند: «به آن ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگارمان است.» (آری)، تنها خردمندان پند می گیرند. ۷ (آن استواران در دانش می گویند): «پروردگارا، پس از آن که ما را هدایت کردی، دل هایمان را منحرف نکن و رحمتی از جانب خود به ما عطا کن (تا بر ایمان خود ثابت بمانیم)؛ زیرا تو بسیار بخشنده ای؛ ۸ پروردگارا، تو مردم را به سبب (جزا دادن در) روزی که هیچ شکی در (برپایی) آن نیست، جمع خواهی کرد (و در آن روز فقط کسی که مشمول رحمت تو باشد، نجات خواهد یافت. آری)، خداوند خلف وعده نمی کند.» ۹ مرکز طبع و نشر قرآن کریم

۷. بازخوانی متشابهات در قرآن

تعریف آیات محکم و متشابه

آیات محکم، آیاتی‌اند که مفهوم آن‌ها به قدری روشن است که جای هیچ گفت‌وگو و بحثی در آن نیست و خواننده بدون تردید و اشتباه به معنایشان پی می‌برد؛ اما آیات متشابه، آیاتی‌اند که معانی آن‌ها در بدو نظر پیچیده است و احتمالات متعددی در باب معنای آن‌ها می‌رود؛ اگرچه با توجه به آیات محکم، تفسیر آن‌ها نیز روشن می‌شود (تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۳۳). آیات متشابه، بعد از آن‌که با آیات محکم تبیین شدند، خود نیز محکم می‌شوند.

آیات متشابه؛ محملی برای فتنه‌انگیزی

اگر در تاریخ اسلام دقت کنیم و آماری از فِرَق انحرافی مسلمین به دست آوریم، خواهیم یافت که اکثر انحراف‌های مذهبی که بعد از رحلت رسول خدا ﷺ در اصول یا فروع اسلام پدید آمده، معلول پیروی از آیات متشابه قرآن و تأویل‌هایی بوده که برخی از پیش خود و بدون مدرک برای این‌گونه آیات ارایه کرده‌اند.

در اصول، فرقه‌ای به سبب تمسک به آیات متشابه قائل شدند که خدای متعال جسم دارد؛ دسته‌ی دیگر، به جبر معتقد شدند؛ گروهی به تفویض گراییدند؛ جمعی گفتند که انبیا معصوم نیستند و از آنان نیز گناه سر می‌زند؛ طایفه‌ای برای منزه داشتن خدا گفتند که او اصلاً صفت ندارد؛ و جمعی هم معتقد شدند که صفاتی که در قرآن برای خدا آمده، عین صفاتی‌ست که در انسان وجود دارد.

در فروع، عده‌ای گفتند که احکام دین، راهی برای وصول به خداست، و ما چون راهی نزدیک‌تر به خدا می‌شناسیم، احکام شریعت را کنار می‌گذاریم؛ گروهی گفتند که احکام دینی، راه رسیدن به کمال است. پس بعد از نیل به کمال دیگر نباید به آن‌ها عمل کرد؛ دسته‌ای، دین را برای صلاح دنیا دانستند و قائل شدند که ما خود صلاح دنیا را بهتر می‌شناسیم؛ عده‌ای، دنیا را معارض با دین تلقی کردند و قائل شدند که بشر نیازمند وضع قوانینی جدید است؛ گروهی نیز دین را برای پاک کردن دل‌ها معرفی کردند و گفتند اکنون که بشر از تربیت اجتماعی بهره‌مند است، دیگر نیازی به دین ندارد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۳، صص ۶۵۶۴).

راز وجود آیات متشابه در قرآن

سراسر قرآن کریم را آیات محکم تشکیل می‌دهد، و متشابه،

برگرفته از فکر بشر غیرمعصوم است؛ مانند باران که پیش از رسیدن به زمین و پدید آمدن سیل، کفی با خود ندارد؛ لکن با جریان و حرکت آب و پدید آمدن سیل، کف ایجاد می‌شود، و زمانی که آب قرار یافت، کف باطل از میان می‌رود و آب سودمند به حال بشر برجا می‌ماند (عد/۱۷). خداوند، محکمت‌ها را فرو فرستاده است؛ نه متشابهات را. گم‌کردگان راه می‌پنداشتند که خداوند، متشابه را نازل کرده، و از این رو اشتغال قرآن بر متشابه را توجیه کردند؛ اما باید توجه داشت که همه‌ی آیات قرآن کریم محکم‌اند و هنگام رسیدن به نشئه‌ی فکر بشر غیرمعصوم تشابه می‌یابند.

در این باب، با تبیین چند مقدمه، نتایجی تقدیم می‌شود:

مقدمات

۱- هدف از خلقت انسان، تشریع دین و سپس تطهیر آدمی‌ست، و همه‌ی افراد انسان به این کمال می‌رسند؛ ۲- راه رسیدن به این هدف، یعنی رسیدن به معارف الهی، خودشناسی علمی و خودسازی عملی‌ست؛ ۳- اساس هدایت اسلام، علم و معرفت است و نه تقلید کورکورانه. از این رو هیچ کتابی همانند قرآن و هیچ شریعتی چون اسلام، مردم را به عقل و علم دعوت نکرده است؛ ۴- اگر همه‌ی مردم در حد نبی اکرم ﷺ بودند، می‌توانستند معارف قرآنی را چنان که شاید، دریافت کنند؛ ۵- فهم عامه‌ی بشر، بیشتر با محسوسات سر و کار دارد و از این رو نمی‌تواند فراتر از محسوسات را به آسانی درک کند. بنابراین اگر معارف قرآن کریم، تنها در حد معقول طرح شود، بیشتر مردم از ادراک آن باز می‌مانند. پس باید از ادبیاتی استفاده شود که در آن، تشبیه معقول به محسوس به کار گرفته شود.

نتایج

۱- آیات قرآن، به محکمت‌ها و متشابهات تقسیم می‌شوند، و همه‌ی آن‌ها از حقایقی عالی خبر می‌دهند که تنها دست مطهرین و راسخان در علم بدان‌ها می‌رسد؛ ۲- واجب است که قرآن، مشتمل بر متشابهات و محکمت‌ها باشد؛ ۳- محکمت‌ها قرآن، ام‌الکتاب‌اند، و چون آیات قرآن، مفسر یکدیگرند، لازم است متشابهات را بدان‌ها ارجاع داد و بیان‌شان را از آن‌ها خواست؛ ۴- محکم بودن و متشابه بودن، دو وصف نسبی‌ست؛ یعنی ممکن است یک آیه نسبت به افراد یا جهات گوناگون، محکم یا متشابه باشد؛ ۵- قرآن کریم، همانند خورشید و ماه، همواره در جریان و همیشگی‌ست و هیچ‌گاه زوال نمی‌پذیرد (تسним، ج ۱۳، صص ۱۲۷-۱۵۳). پس وجود متشابهات، بر نقص قرآن دلالت نمی‌کند؛ بلکه بر غنای فهم بشر می‌افزاید. / ب



اموال و فرزندان کافران، هیچ چیز از (عذاب) خدا را از آنان دفع نخواهد کرد، و آنان اند که هیزم آتش (جهنم) هستند. ۱۰ (شیوهی این کافران)، مانند شیوهی فرعونیان و پیشینیان آنان (است) که آیات و نشانه‌های ما را دروغ شمردند؛ بنابراین، خداوند، آنان را به سزای گناهان‌شان مجازات کرد. (آری)، خداوند به سختی کیفر و مجازات می‌کند. ۱۱ به کافران بگو: «به زودی (از مسلمانان) شکست می‌خورید و (در آخرت) جمع و به سوی دوزخ روان خواهید شد، و چه بستر بدی (برای استراحت) است!» ۱۲ بی‌شک در دو گروهی که (در جنگ بدر) با هم روبه‌رو شدند، برای شما نشانه‌ای (از قدرت خدا) وجود دارد. یک گروه، در راه خدا می‌جنگیدند، و گروه دیگر، کافران بودند که (به امداد الهی)، مسلمانان را دو برابر (لشکر خود) می‌دیدند. (پس در دل‌هایشان ترس و

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ ۝ كَذَّابٌ ۝ أَلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۝ قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَعْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ۝ قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِتْنَةِ الْتَقَاتِ فِئَةٍ تَقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ رَأَىٰ الْعَيْنُ ۝ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بَصَرَهُ مَنْ يَشَاءُ ۝ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ۝ زَيْنٌ لِّلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ۝ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۝ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَتَابِ ۝ قُلْ أَوْفُوا بِعَهْدِكُمْ بِحَيْرٍ مِّنْ ذَٰلِكُمْ ۝ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَزَاءٌ تَجْرَىٰ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ۝ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ ۝ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ۝

وحشت افتاد، و این) دیدن، با چشم (خودشان بود، نه پندار. آری)، خداوند با یاری‌اش، هر که را بخواهد، نیرومند می‌کند. قطعاً در این (ماجرای)، برای صاحبان بینش، عبرتی‌ست. ۱۳ عشق به تمایلات نفسانی از قبیل (علاقه به) زنان و فرزندان و اموال فراوان مانند طلا و نقره و (مركب‌های ممتازی همچون) اسب‌های نشان‌دار و دام‌ها و کشتزار (ها)، برای مردم آراسته شده است. (البته) این‌ها وسیله‌ی بهره‌مندی (از) زندگی دنیاست؛ (حال آن‌که) سرانجام نیکو نزد خداست. ۱۴ بگو: «آیا (می‌خواهید) شما را از بهتر از این (سرمایه‌های مادی) آگاه کنم؟ کسانی که خود را (از خشم خدا) حفظ کردند، نزد پروردگارشان بهشت‌هایی دارند که رودهایی از زیر (درختان) آن جاری‌ست و همیشه در آن خواهند ماند، و (نیز) همسرانی دارند که (از هر ناپاکی ظاهری و باطنی) پاک شده‌اند، و (بالاخر از همه)، خشنودی خدا را خواهند داشت. (آری)، خداوند به بندگان‌ش بیناست (و می‌داند هر يك مستحق چه جزایی هستند).» ۱۵

۱۳. سنت الهی بر نصرت مؤمنان

قرآن کریم، از طرفی با رجوع به حوادث تاریخی، سنت خداوند در یاری رساندن به مؤمنان را تبیین می‌فرماید، و از طرف دیگر، در روی‌کردی آینده‌پژوهانه، سعی در ترسیم عاقبت جهان دارد تا در پرتو آن، مسلمانان به راه خود امید پیدا کنند و تقویت شوند و در دل کفار نیز هراس ایجاد شده، یا تغییر مسیر دهند، یا در مشی‌شان متزلزل شوند.

غلبه‌ی نهایی؛ از آن نظام حق

در مصاف ایمان و کفر، و عدل و ظلم، غلبه از آن حق است؛ زیرا صدر و ساق. ساختار خلقت، حق است (احقاف/۳)، و باطل، با نظام آفرینش بیگانه است، و هر بیگانه‌ای مطرود خواهد بود (مجادله/۲۱). از این رو در قبال پندار باطل و پوچ کفرورزان و عدل‌ستیزان که می‌گویند به عزت فرعون که ما حتماً پیروزیم (شعراء/۴۴)، خداوند پاسخ قاطع می‌دهد که پس حقیقت آشکار شد و کارهایی که می‌کردند، باطل شد و در آنجا مغلوب و خوار شدند (اعراف/۱۱۸-۱۱۹). این گروه حس‌زده و تجربه‌گرا، نظام هستی را در حوزه‌ی دنیا خلاصه می‌کنند و منکر معادند و می‌پندارند که اگر قیامتی برپا شود، حکم دنیا را دارد و آنان نیز همان‌طور که در دنیا مرفه بی‌دردند، در معاد نیز زران‌دوز خواهند بود (کهف/۴۶؛ مریم/۷۷) و معذب نمی‌شوند (شعراء/۱۳۸)؛ اما خداوند، خط ابطال بر تمام تحلیل‌های ایشان می‌کشد (مریم/۷۸-۸۰؛ شعراء/۲۱۳؛ سبأ/۳۷) و افق دیگری ترسیم می‌کند (تسْنِیم، ج ۱۳، صص ۲۷۰-۲۷۲).

راز نصرت مؤمنان از سوی خداوند

خداوند، بر پایه‌ی حکمتش، هر که را بخواهد، با یاری‌اش تأیید می‌کند (انفال/۴۴)، و نصرت، تنها از آن خداوند است (آل عمران/۱۲۶)؛ اما نکته‌ی اساسی این است که نصرت الهی، تنها به کسانی تعلق می‌گیرد که خداوند را یاری کنند (محمد/۷)، و از این رو توفیق یاری و احیای دین خداوند، به هر کسی داده نمی‌شود. خداوند به محرومانِ از رحمت خاص خود، اجازه‌ی قیام برای حفظ دین نمی‌دهد (توبه/۴۶) و قهراً نصرت خود را نیز شامل حال ایشان نمی‌کند (تسْنِیم، صص ۲۸۵-۲۸۶). البته باید توجه داشت که خداوند به کمک کسی نیاز ندارد تا مؤمنان او را یاری دهند. حضرت

علی (ع) می‌فرماید: «درخواست یاری خدا از شما، به علت ناتوانی نیست، و قرض گرفتن خدا از شما نیز به سبب کمبود نیست. او در حالی از شما یاری خواسته که لشکرهای آسمان و زمین در اختیار اوست، و خدا نیرومند و حکیم است، و در حالی طلب وام از شما دارد که گنج‌های آسمان و زمین به او تعلق دارد و خدا بی‌نیاز و حمید است؛ بلکه خواسته است شما را بيازمايد که کدام يك از شما نيكوکارتريد.» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸۳). پس یاری دین خدا از سوی مؤمنان، در حقیقت یاری دین خدا از سوی خود خداست؛ چراکه هر نصرتی، الهی‌ست؛ هرچند به دست انسانی ظاهر شود.

مراتب تحقق پیروزی مؤمنان

خداوند، در قرآن کریم، پیروزی یقینی مجاهدان مسلمان را وعده کرده و با ذکر امدادهای خود به ایشان، تحقق این وعده را به یاد آورده است: ۱. پیروزی یقینی مجاهدان مسلمان؛ چه از دشمن کمتر باشند و چه برابر (مجادله/۲۱؛ بقره/۲۴۹؛ انفال/۶۵-۶۶). ۲. امدادهای مادی مؤمنان؛ آنگاه که می‌فرماید: «و (به یاد آورید) هنگامی را که خواب سبکی که مایه‌ی آرامش از سوی خدا بود، شما را فراگرفت و آبی از آسمان برایتان فرستاد تا شما را با آن پاک کند و پلیدی شیطان را از شما براند و دل‌هایتان را محکم و گام‌ها را با آن استوار کند.» (انفال/۱۱)؛ ۳. امدادهای غیبی مؤمنان برای پیروزی بر کافران؛ مانند نزول فرشته‌ها، ایجاد رعب و هراس در دل دشمنان (انفال/۱۲)، و تصرف ملکوتی در چشم جنگاوران: «وَاللّٰهُ يُؤَيِّدُ بَصْرَهٗ مَنْ يَّشَآءُ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِيْ الْاَبْصَارِ».

ایمان؛ سرمایه‌ی پیروزی و تحقق نصرت الهی

خداوند، ایمان به دین حق را که آن‌قدر ظاهر و روشن است که گویی محسوس و ملموس است، عامل تحقق نصرت خود شمرده است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۳، ۱۴۸). از این رو باید گفت که خواست و مشیت خدا، بی‌حساب نیست و همواره با حکمت او آمیخته است، و تا شایستگی‌هایی در افراد نباشد، آن‌ها را تأیید و تقویت نمی‌کند. آری، کسانی که چشم بصیرت دارند و حقیقت را چنان می‌بینند که هست، از پیروزی همه‌جانبه‌ی افراد باایمان درس عبرت می‌گیرند و می‌دانند که سرمایه‌ی اصلی پیروزی، ایمان است و ایمان (تفسیر نمونه، ج ۲، صص ۴۵۵) / ب



الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا أَمَتَا فَاعْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا
عَذَابَ النَّارِ ﴿١٦﴾ الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَنِتَّةِينَ
وَالْمُتَّقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ ﴿١٧﴾ شَهِدَ اللَّهُ
أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا
بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٨﴾ إِنَّ الَّذِينَ
عِنْدَ اللَّهِ إِسْلَامٌ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أَوْتُوا الصِّكَّةَ
إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا يَبْئُتُهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ
بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿١٩﴾ فَإِنْ حَاجَّوْكَ
فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعْتُ وَقُلْ لِلَّذِينَ أَوْتُوا
الصِّكَّةَ وَالْأَمِّيْنَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدْ
اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ
بِالْعِبَادِ ﴿٢٠﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ
الَّذِينَ يَنْبَغِي عَلَيْهِمْ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ
النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٢١﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتِ
أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٢٢﴾

(پرهیزگاران)، کسانی (هستند) که می‌گویند:
«پروردگارا، ما ایمان آوردیم؛ پس گناهانمان
را ببامرز و ما را از عذاب آتش حفظ
کن.»؛ ۱۶ (همان‌ها) که صابر و راستگو
و فرمان بردار و انفاق کننده‌اند و در
سحرگاهان (از خداوند) آمزش می‌خواهند.
۱۷ خداوند، در حالی که برپادارنده‌ی
عدل است، گواهی می‌دهد که هیچ
معبودی جز او وجود ندارد، و فرشتگان
(که مأمور اجرای دستوره‌ای خدا هستند)
و دانشمندان (الهی که از حقایق باخبرند،
همه گواهی می‌دهند که خداوند شریکی
ندارد. پس چگونه برای او شریکی قرار
می‌دهند؟ هرگز!) هیچ معبودی جز آن
(خدا) شکست‌ناپذیر و حکیم وجود
ندارد. ۱۸ دین (پسنیدیده) نزد خدا (که
همه‌ی پیامبران به آن مأمور بودند)، تسلیم
شدن (در برابر خدا) است؛ (نه آنچه اهل
کتاب می‌گویند) و اهل کتاب، تنها پس از
حاصل شدن علم و آگاهی (از حقیقت)

برایشان، به سبب ستم و حسادت که بین‌شان بود، (درباره‌ی دین) دچار اختلاف شدند. هر کس به آیات خدا
کفر ورزد، (خداوند به حسابش خواهد رسید؛ زیرا) خداوند، (اعمال بندگان را) به سرعت محاسبه می‌کند. ۱۹
اگر (اهل کتاب) با تو (در این باره) بحث و جدل کردند، بگو: من وجودم را تسلیم خدا کرده‌ام، و هر که مرا
پیروی کرده (نیز تسلیم خدا شده است)؛ و به اهل کتاب و درس ناخواندگان (مشرك) بگو: آیا (با ایمان آوردن)،
تسلیم (خدا) شده‌اید؟ اگر تسلیم شوند، قطعاً هدایت می‌یابند، و اگر روی گردانند (، غمگین نشو؛ زیرا)
وظیفه‌ی تو فقط رساندن پیام (خدا به آنان) است، و خداوند به تمام بندگان بیناست (و می‌داند درباره‌ی هر
یک چه حکمی کند). ۲۰ کسانی که به آیات و نشانه‌های خدا کفر می‌ورزند و پیامبران را می‌کشند، در حالی
که هیچ حقی (بر این کار) ندارند، و (نیز) کسانی از مردم را که به عدالت فرمان می‌دهند، می‌کشند، پس آنان
را به عذابی دردناک مژده ده! ۲۱ آنان، کسانی هستند که کارهای (خوب) ایشان، در دنیا و آخرت نابود شده
است و هیچ یآوری (در قیامت برای شفاعت و دفع عذاب) نخواهند داشت. ۲۲

ترجمه و تفسیر قرآن کریم

۱۹-۲۰. دین‌داری؛ حرکت در مدار خلقت

عالم خلقت، يك نظام دارد، و صدالبته که این نظام، نظام احسن است؛ یعنی همه چیز به زیباترین و در بهترین حالت ممکن قرار گرفته است. در خلقت خدای رحمان، هیچ گونه اختلاف، نقص و خللی وجود ندارد (ملک/۳). اقتضای نظام احسن این است که مشتمل بر اصول و قواعد استوار، تغییرناپذیر و کاملاً عقلانی باشد. قانون علیت، یکی از استوارترین قوانین موجود در نظام خلقت است. مطابق این قانون، برای هر معلولی، علتی وجود دارد و هیچ چیز تصادفی نیست. اقتضای عقلانیت در نظام خلقت، عمل به مقتضیات همین قواعد و اصول است. از این رو اگر کسی با علم بدین نکته که خوردن سم باعث مسمومیت و حتی مرگ می‌شود، این عمل را مرتکب شد، همگان او را مجنون می‌دانند. مانند این قوانین، در عالم هستی بسیار داریم که همه ذیل عنوان قانون علیت می‌گنجند. تحت عنوان همین قانون، دین‌داری، علت، و سعادتمندی، معلول شمرده می‌شود. اگر انسان می‌خواهد به هدایت رسد و سعادتمند شود، ناچار است که دین‌دار باشد، و برای تحقق این هدف، هیچ بدیل دیگری نیز برای دین‌داری وجود ندارد.

اکنون سؤال این است که چطور کسی را که از عاقبت خوردن سم یا سقوط از بلندی خبر دارد، ولی باز این کارها را می‌کند، می‌توان مجنون و بی‌عقل خواند؛ اما کسی را که از عاقبت بی‌دینی که همانا ضلالت و گمراهی‌ست، خبر دارد و متدین نمی‌شود، نمی‌توان مجنون خواند؛ با این که خداوند چنین انسانی را سفیه خوانده است (بقره/۱۳۰). دین‌داری، بالاترین مرتبه‌ی عقلانیت است. البته عقل ابزاری که پیوسته در حال حسابداری بین هزینه و فایده است، نازل‌ترین درجه‌ی عقلانیت است. مطابق این عقل، دفاع از کشور و صیانت از نوامیس اگر به قیمت دادن جان باشد، عقلانی نیست؛ اما کدام آزادمردی‌ست که هنگام ایجاد مخاطره برای کشور یا ناموس خود، در دفاع از آن‌ها شکی به دل راه دهد؟ پس لازم است برای عقل و عقلانیت، مراتبی قائل شد. یکی از عالی‌ترین این مراتب، عقلی‌ست که با آن خداوند عبادت شود و بهشت به دست آید (کافی، ج ۱، ص ۱۱).

جبر و اختیار در دین‌داری

انسان تا زمانی که در مدار خلقت قدم بردارد و مطابق اصول

آن رفتار کند، حرکتی رو به جلو و شتابنده خواهد داشت؛ اما به محض این‌که خلاف این جریان پیش رود و به قواعد عالم بی‌اعتنایی کند، با رکود و حتی نزول مواجه خواهد شد.

البته باید توجه داشت که حرکت در مدار خلقت، از يك جهت، اختیاری، و از دو جهت، جبری‌ست. اختیاری‌ست؛ چون انسان مختار است که مطابق این جریان حرکت کند یا مخالف آن. جبری‌ست؛ زیرا ۱. سعادت انسان، صرفاً در گرو این متابعت و مطابقت است؛ و ۲. انسان در محمل نظام علی قرار دارد، و انتخاب علت خاص، معلول متناسب با آن علت را در پی خواهد آورد. اگر انسان سم خوردن (علت) را انتخاب کرد، مجبور است که مسموم شدن (معلول) را تحمل کند و نباید و حق ندارد که اتهام وجود بی‌عدالتی در نظام خلقت را طرح کند؛ چراکه خوشه‌چین بذری‌ست که خود کاشته، و ادامه‌دهنده‌ی مسیری‌ست که خود انتخاب کرده، و از ناحیه‌ی خداوند به او ظلمی نشده است (اعراف/۱۶۰).

دین خدا یکی‌ست

تحقق معلولی چون سعادتمندی بشر، تنها متکی بر يك علت یعنی دین‌داری‌ست، و ماهیت این دین نیز تنها يك چیز یعنی اسلام است. از این رو نفی دین، یا تفرق و اختلاف در پذیرش و تمسك بدان، یا به حاشیه راندن دین از متن زندگی، ثمری جز گمراهی برای انسان نخواهد داشت.

دین، نزد خدای سبحان یکی‌ست، و اختلافی هم در آن نیست، و خداوند، بندگان خود را جز به پیروی از همان دین امر نکرده، و بر انبیای خود نیز هیچ کتابی مگر در باره‌ی همان دین فرو نفرستاده، و هیچ آیت و معجزه‌ای جز برای همان دین به پا نکرده. آن دین نیز اسلام است؛ یعنی تسلیم حق شدن و به عقیده‌ی حق اعتقاد یافتن و اعمال حق را به انجام رساندن. به عبارتی دیگر، آن دین واحد، تسلیم شدن در برابر بیانی‌ست که از مقام ربوبی در مورد عقاید و اعمال یا در مورد معارف و احکام صادر می‌شود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۳، ص ۱۸۹).

هماهنگی دین و فطرت

دین، برای شکوفایی فطرت انسان آمده، و چون در فطرت انسان هیچ‌گونه تغییری راه ندارد، دین نیز ثابت بوده و هست (روم/۳۰). در خلقت فطری انسان، اختلاف راه ندارد، و همه‌ی انسان‌ها، بر فطرت توحید و اسلام آفریده شده‌اند، و خطوط کلی دین، در فطرت انسان نهفته که در همه‌ی انسان‌ها

ثابت و تغییرناپذیر است (تسبیح، ج ۱۳، صص ۴۴۵-۴۴۶). /ب



أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ
 اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ
 ﴿٢٢﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَن تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ
 وَغَرَّبَهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْرَوْنَ ﴿٢٣﴾ فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ
 لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ
 لَا يُظْلَمُونَ ﴿٢٤﴾ قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُوتِي الْمُلْكَ مَن
 تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن
 تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٥﴾ تَوَلِّجَ الْاَلِيلَ
 فِي النَّهَارِ وَتَوَلِّجَ النَّهَارَ فِي الْاَلِيلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ
 وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَن تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٢٦﴾
 لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ
 وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَن تَتَّقُوا مِنْهُمْ
 تُقْمَةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ الْمَصِيرُ ﴿٢٧﴾ قُلْ إِنْ
 تُخْشَوْنَ مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا
 فِي السَّمُوتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٨﴾

آیا به کسانی که (به علت تحریف تورات، تنها) بهره‌ای از (آن) کتاب به آنان داده شده، توجّه نکردی که به کتاب خدا (یعنی قرآن یا تورات) فراخوانده می‌شوند تا میان‌شان داوری کند، و گروهی از آنان، (از قبول این داوری) روی‌گردان می‌شوند؟ و (البته) آنان، (به‌عادت) روی‌گردان هستند. ۲۳ این (روی‌گردانی)، بدین سبب است که آنان گفتند: «(در قیامت) فقط چند روزی آتش به ما خواهد رسید». و دروغ بافی‌هایشان، آنان را در دین‌شان فریفته است (، و آن را جزئی از اعتقادات دینی خود پنداشته‌اند). ۲۴ در این صورت، (وضعیتشان) چگونه خواهد بود آنگاه که آنان را در روزی که هیچ تردیدی در (وقوع) آن نیست، گرد آوریم و کارهای هر کس به‌طور کامل به او داده می‌شود؟ در حالی که مورد ستم قرار نمی‌گیرند. ۲۵ بگو: خداوند، ای مالک فرمان‌روایی، به هر که بخواهی، فرمان‌روایی می‌دهی، و از هر که

بخواهی، فرمان‌روایی را می‌گیری، و هر که را بخواهی، عزت می‌دهی، و هر که را بخواهی، خوار می‌کنی. تمام خوبی‌ها تنها به دست توست؛ زیرا تو بر هر کاری توانایی. ۲۶ (با آمدن بهار، از ساعات شب می‌کاهی و) شب را در روز داخل می‌کنی، و (با آمدن پاییز، از ساعات روز می‌کاهی و) روز را در شب داخل می‌کنی، و (موجود) زنده را از (موادی) بی‌جان بیرون می‌آوری، و (مواد) بی‌جان را از (موجود) زنده خارج می‌کنی، و به هر که بخواهی، بی‌شمار روزی می‌دهی. ۲۷ مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان (دیگر)، دوست و یاور انتخاب کنند، و هر کس چنین کند، (دیگر) هیچ رابطه‌ای با خدا نخواهد داشت؛ مگر این‌که (از آنان خیلی بیمناک باشید و) بخواهید خود را از (شرّ) آنان حفظ کنید و تقیه‌نمایید؛ (که در این صورت می‌توانید در ظاهر به آنان اظهار محبت کنید). خداوند، شما را از (غضب) خود می‌ترساند؛ (ولی این ترساندن به سبب این است که) بازگشت (همه) فقط به‌سوی خداست. ۲۸ بگو: اگر آنچه را که در سینه دارید، پنهان یا آشکار کنید، خداوند آن را می‌داند. و آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است، می‌داند، و خداوند بر هر کاری تواناست. ۲۹

۲۸. تقیه

خود شیعیان محفوظ و شناخته شده باشد، و ائمه علیهم السلام تأکید فرموده اند که برخی حقایق باید میان خودتان بماند و در میان کسانی که مصلحت نیست، اظهار نشود.

پرهیز از بدفهمی تقیه: در راستای صیانت یادشده از عقاید حق، به ویژه در میان شیعیان، نسبت به تقیه بیجا و سوء برداشت یا سوء استفاده از آن، هشدار شدید داده شده است؛ بدین معنا که تقیه، بهانه ای برای کوتاهی در وظایف دینی و تبلیغ لازم دین در جای خود شود. در نقلی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: «هر کس از علمی که باید اظهارش کند، سؤال شود و در حالی که تقیه لازم نیست، حقیقت را کتمان کند، در قیامت، در حالی وارد محشر می شود که لجامی از آتش بر دهانش زده شده است.» (بحارالانوار، ج ۲، ص ۷۲). امام صادق علیه السلام فرموده است: «به خدا قسم، اگر برای یاری ما خوانده شوید، خواهید گفت: چنین نمی کنیم و تقیه می ورزیم، و آنگاه تقیه را از پدران و مادران تان بیشتر دوست خواهید داشت، و زمانی که قائم آل محمد قیام کند، به چنین درخواست کمکی از شما نیاز ندارد...» (تهذیب، ج ۶، ص ۱۷۲). بنابراین، شارع مقدس، اظهار حقایق دینی در اوضاع خاص را که منجر به صدماتی شود، از عهده ی مؤمن برداشته و بلکه گاه نهی فرموده است. از سوی دیگر تأکید شده که تقیه، در مواردی که جای آن نباشد، بلکه موضع تبلیغ دین و بیان حقیقت باشد، ممنوع است.

البته اوضاع اجتماعی و سیاسی دنیای معاصر، تفاوت های عمده ای با دوران ائمه علیهم السلام دارد. در آن دوره، شیعیان، زیر سخت ترین فشارها بودند؛ چنان که بسیاری اوقات، نسبت تشیع کسی، سند کافی برای مرگ او بود. چه سرها و زبان ها که قطع شد، و چه مؤمنانی که زنده به گور یا در زندان های هولناک گرفتار شدند! از طرفی، دنیای معاصر نیز احوال پیچیده و متفاوت خاص خود را دارد: دشمنی ها به اشکال پیچیده تری اعمال می شود و گاه بی مبالائی کسی در گوشه ای از دنیا، صدماتی شدید در نقطه ای دیگر پدید می آورد. از طرف دیگر، انتشار گسترده ی حقایق در دنیای امروز که از ویژگی های تعبیر دهکده ی جهانی و عصر انفجار اطلاعات است، میزان دسترسی ها را افزایش داده، و در نتیجه، آشکال و قالب های جدیدی به بایسته های حفظ و صیانت حقایق و موارد لزوم کتمان بخشیده که باید بازتعریف شوند. همچنین، ضرورت ترویج و صیانت از عقاید حق نیز در دنیای پربشوهی فعلی، جدی ست. در مجموع، تعیین جایگاه تقیه در اوضاع حاضر که باید با تعیین دقیق احکام آن در چارچوب فقهی و تشخیص دقیق مصادیق همراه باشد تا مقاصد شارع مقدس در حفظ دین و نیز متدینان فراهم شود، بسیار اهمیت دارد. /م

در آیه ی شریف، پذیرش ولایت کافران نهی شده است؛ مگر آن که از روی «تقیه» باشد؛ یعنی مؤمن برای دفع ضرر شایان اعتنا (ضرر جانی یا موارد دیگر ذکر شده در فقه)، با مخالف حق هم سویی نشان دهد و عقیده ی واقعی خود را آشکار نکند. در تفسیر المیزان، ذیل این آیه، بیانی آمده که معنا و حدود تقیه را از دیدگاه مؤلف آن روشن می کند: «کتاب و سنت، هر دو به اجمال [یعنی با صرف نظر از جزئیات آن] بر جواز تقیه دلالت می کنند. اعتبار عقلی هم مؤید این حکم است؛ چون دین، غیر از این نمی خواهد، و شارع، هدفی جز این ندارد که حق را آشکار کند و جان بخشد، و بسیار می شود که تقیه کردن و برحسب ظاهر طبق دلخواه دشمن و مخالفان حق عمل کردن، مصلحت دین و حیات آن را چنان تأمین می کند که ترک تقیه آن طور تأمین نمی کند، و این انکارشدنی نیست؛ مگر کسی بخواهد منکر واضحات شود.» (المیزان، ج ۳، ص ۱۵۳).

ریشه ی قرآنی تقیه: در ماجرای جناب عمار یاسر که زیر شکنجه های مشرکان، کلامی در انکار عقاید حق بر زبان آورد، خدای متعال، عمل وی را تأیید فرمود: «... مگر آن ها که مجبور شده اند؛ در حالی که قلبشان به ایمان آرام است...» (نحل/۱۰۶). این، ریشه ی قرآنی تقیه است.

تأکید فراوان بر تقیه: در فرموده های ائمه ی معصومین علیهم السلام، بر رعایت تقیه بسیار تأکید شده است. از امام باقر علیه السلام نقل شده است: «... تقیه، از دین من و دین پدران من است، و هر که تقیه ندارد، ایمان ندارد (و در روایات دیگر: دین ندارد).» (کافی، ج ۲، ص ۲۱۹). از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «... از دین تان مراقبت کنید و آن را با تقیه بپوشانید ... همانا شما در میان مردم، مانند زنبور عسل در میان پرندگان اید. اگر پرندگان بدانند که در درون زنبور عسل چیست، چیزی از آن ها را باقی نمی گذارند؛ مگر آن که می بلعند. و اگر مردم بدانند آنچه را که در دل شماست که ما اهل بیت را دوست دارید، شما را نابود خواهند کرد و در نهان و آشکار از شما بدگویی می کنند...» این سخن، ناظر به فایده ی تقیه در حفظ جان مؤمن و دین او در برابر هجمه ی مخالفان است. در روایات دیگری، از اظهار نابجای عقاید نهی شده است. امام صادق علیه السلام فرموده است: «زبان هایتان را نگاه دارید و در خانه هایتان بنشینید؛ که اگر امری در میان خودتان بماند، هرگز باعث گرفتاریتان نخواهد شد.» (کافی، ج ۲، ص ۲۲۵). این حدیث نشان می دهد که گرچه ملاحظات در اظهار حقایق دینی وجود دارد، اهتمام بر این است که عقاید صحیح، در میان



روزی (را به یاد آور) که هر کس هر کار خوب و بدی را که کرده، حاضر می‌یابد. در آن حال آرزو می‌کند که ای کاش بین او و آن (اعمال ناشایست)، فاصله‌ی زیادی بود. خداوند، شما را از (غضب) خود می‌ترساند؛ ولی این ترساندن برای این است که خداوند با بندگان بسیار مهربان است. ۳۰ بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد و گناهان‌تان را ببامزد. (آری)، خداوند، بسیار آمرزنده و مهربان است. ۳۱ بگو: از خدا و پیامبر اطاعت کنید. پس اگر پشت کنند، (کافرد، و) خداوند، کافران را دوست ندارد. ۳۲ خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برتری داد و (از میان‌شان) برگزید. ۳۳ (این برتری و انتخاب، برای همه‌ی آن برگزیده‌ها وجود دارد؛ زیرا آنان،) نسلی یکدست و همسان هستند. (و این گزینش، بدان سبب است که) خداوند (راستی سخنان‌شان را) به‌خوبی می‌شنود و

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ﴿٣٠﴾ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣١﴾ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ﴿٣٢﴾ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٣٣﴾ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٣٤﴾ إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٥﴾ فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهُمَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ﴿٣٦﴾ فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَمْرِئُؤُمَّ إِنِّي لَكَ هَذَا قَالَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٣٧﴾

(از پاکی آنچه در دل دارند،) به‌خوبی آگاه است. ۳۴ زمانی (را یاد کن) که همسر عمران گفت: «پروردگارا، من نذر کرده‌ام که آنچه در شکم دارم، برای (خدمت و بندگی در خانه‌ی) تو (، از تحت ولایت من) آزاد شود. پس، از من بپذیر؛ زیرا این تو هستی که (دعایم را) اجابت می‌کنی و (از نیتم) به‌خوبی آگاهی.» ۳۵ هنگامی که او را به دنیا آورد، (با حسرت) گفت: «پروردگارا، من دختر به دنیا آورده‌ام (و نمی‌تواند مانند پسر در معبد خدمت کند).» (البته) خدا بهتر می‌دانست که او چه به دنیا آورده است، و (البته اگر همسر عمران می‌دانست که هیچ) پسر (ی) مانند (این) دختر نیست (، حسرت نمی‌خورد). و (به خداوند عرض کرد): «من او را مریم (یعنی بانوی عبادت‌پیشه) نامیدم، و من، او و نسلش را از (شر) شیطان رانده شده در پناه تو قرار می‌دهم.» ۳۶ پروردگار وی (نیز دعایش را اجابت کرد، و) مریم را به نیکویی (برای عبادت در معبد) پذیرفت و او را به نیکویی (در پناه خود و دور از وسوسه‌ی شیطان) رشد داد و زکریا را به سرپرستی‌اش گماشت. هر زمان که زکریا در عبادتگاه خصوصی نزد مریم می‌رفت، رزقی (غیر متعارف) نزد او می‌یافت. (یک بار) گفت: «ای مریم، این (روزی) از کجا برایت آمده است؟» گفت: «این از جانب خداست. خدا به هر که بخواهد، بی‌شمار روزی می‌دهد.» ۳۷

ایشان راه می‌یافت، هرگز به پیروی مطلق از وی دستور داده نمی‌شد (تسним، ج ۱۴، ص ۴۵).

قرآن کریم، عصمت رسول خدا در بُعد علمی را در سه مرحله تبیین می‌کند: ۱- پیامبر ﷺ، علوم و معارف را به طور صحیح از راه وحی تلقی می‌کند؛ آنجا که می‌فرماید: «تو قرآن را از لدی‌الله فرا می‌گیری.» (غل/۶)، و نزد خدا، نه خبری از شیطان است و نه سهو، جهل و فراموشی؛ ۲- ایشان وقتی معارف را خوب فهمید، آن فهمیده‌ها را خوب نگه می‌دارد؛ آنجا که می‌فرماید: «هیچ عاملی نمی‌تواند تو را فراموش‌کار کند؛ مگر خواست خداوند.» (اعلی/۷۶). ۳- حضرت در مقام تعلیم معارف نیز از گزند هوس، سهو و فراموشی مصون است؛ آنجا که خداوند می‌فرماید: «(رسول خدا) از سر هوس سخن نمی‌گوید، و این سخن جز وحیی که وحی می‌شود، نیست.» (نجم/۴۳). همچنین در بیان معارف الهی بخل نمی‌ورزد؛ چنان‌که می‌فرماید: «او در امر غیب بخیل نیست.» (تکویر/۲۴).

اطاعت مطلق از پیامبر ﷺ؛ نشانه‌ی بصیرت اطاعت‌کنندگان
خداوند، در آیات قرآن کریم، انسان‌ها را به تبعیت محض از رسول اکرم ﷺ دعوت کرده است (حشر/۷). البته این تبعیت محض، مساوی با پیروی کور و غیرعقلانی نیست؛ بلکه مراتب عقلانیت کاملاً در آن لحاظ شده است؛ چراکه از طرفی، وصف متبوع (پیامبر اکرم)، دعوت به سوی خدا بر اساس بصیرت است (یوسف/۱۰۸)، و از طرف دیگر، وصف تابع، پذیرش آیات الهی بر اساس عقلانیت (فرقان/۷۳). توضیح این‌که پیامبر ﷺ هیچ‌گاه انسان‌ها را بر اساس تحمیق و بر محور نادانی دعوت نکرده، و بلکه مطلقاً کوشیده است ماهیت حق را برای مردم روشن کند و سپس ایشان را بدان فرا خواند. در مقابل، بندگان خاص خداوند رحمان نیز زمانی به حقیقت گرایش پیدا می‌کنند که آن را ادراک کرده باشند.

البته باید توجه داشت که ادراک تمام مراتب حقیقت برای همه انسان‌ها ممکن نیست. مثلاً حقایق موجود در علم ریاضی یا فیزیک، در عین این‌که حقیقت‌اند، برای بسیاری از انسان‌ها مفهوم نیستند، و این در حالی‌ست که ایشان باید برای تحقق بخشیدن به یک زندگی خوب، به این حقایق معتقد باشند. از این رو در قرآن کریم، ایمان به حقایق، به دو شیوه توصیه شده است: تعقل یا استماع. از همین جهت، اصحاب جهنم می‌گویند: «اگر شنیده [و پذیرفته]، یا تعقل کرده بودیم، در [میان] دوزخیان نبودیم.» (ملک/۱۰). بنابراین، برای ایمان به حقایق، یا باید قدرت درک آن‌ها را داشت؛ یا ظرفیت شنیدن و پذیرش آن‌ها از اهل علم و عمل را در خود ایجاد کرد (انبیاء/۷).

ب/

۳۱- ۳۲. اطاعت از رسول خدا ﷺ، اطاعت از خداست

خداوند، در این آیات، میان محبت و اطاعت خود پیوند برقرار کرده است. انسان برای پیمودن راه محبت خداوند نیز به راه‌ها نیاز دارد، و از این رو پیامبر اکرم ﷺ رسالت دارد به مردم بگوید که اگر دوستدار خدايید، از من پیروی کنید تا محبوب او شوید.

ماهیت حُب

حُب، تنها وسیله‌ای‌ست که میان هر طالب و مطلوبش رابطه برقرار می‌کند و هر میریدی را به مرادش می‌رساند، و حُب اگر مرید را به مراد و طالب را به مطلوب و محب را به محبوب می‌رساند، برای این است که نقص محب را به وسیله محبوب برطرف کند تا آنچه را که ندارد، بیابد و کمبودش جبران شود. البته خدای سبحان در کلام مجیدش هر حبی را حُب نمی‌شمارد؛ چون حُب که حقیقتش عُلقه و رابطه‌ای میان دو چیز است، وقتی حقیقی‌ست که با ناموس حُب حاکم در عالم وجود هماهنگ باشد؛ چون دوست داشتن هر چیز، مستلزم دوست داشتن همه‌ی متعلقات آن است و باعث می‌شود که انسان در برابر هر چیزی که در جانب محبوب است، تسلیم باشد، و لازمه‌ی دوست داشتن خدا، قبول دین اوست که همان دین توحید و طریقه‌ی اسلام است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۲، ص ۲۴۷-۲۴۸).

محبت؛ واسطه معرفت و اطاعت

چون محبت، بی معرفت به دست نمی‌آید و اطاعت بدون محبت ظهور نمی‌یابد، محبت، محور تعلیم قرار گرفته، و پیامبر اکرم ﷺ که حبیب خداست، معلم و راه‌نمای مردم شده و اجر رسالت خویش را به دستور خداوند، مودت به عترت طاهرین ﷺ معرفی کرده است (شوری/۲۳). محب هرگز در برابر محبوب خود عصیان نمی‌ورزد، و وقتی پیروی حبیب خدا در همه‌ی جوانب صورت گیرد، محب خدا بودن نیز در همه‌ی جوانب محقق می‌شود. فرمان‌برداری کامل، محبت کامل می‌زاید، و اطاعت ناقص، محبت ناقص، و تنها راه تکمیل محبت، همان پیروی‌ست (تسним، ج ۱۴، ص ۴۱-۴۲). از این رو امام صادق (علیه السلام) فرموده است که هر کس که خدا را عصیان می‌کند، محب او نیست (امالی صدوق، ص ۳۹۶).

دستور الهی به اطاعت مطلق از پیامبر ﷺ؛ نشانه‌ی عصمت ایشان

لزم پیروی از پیامبر ﷺ در تمام حرکت‌ها و سکون‌ها، قیام‌ها و قعودها، جنگ‌ها و صلح‌ها، روزها و افطارها و ...، نشان‌دهنده‌ی عصمت آن حضرت است؛ زیرا اگر ایشان معصوم نبود و احتمال خطا، سهو، فراموشی یا عصیان در شأنی از شئون



هٰنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً اِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ ﴿٣٧﴾ فَنَادَتْهُ الْمَلٰٓئِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ اِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيٰى مُصَدِّقًا لِّكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصّٰلِحِيْنَ ﴿٣٨﴾ قَالَ رَبِّ اَنِّىْ يَكُوْنُ لِيْ غُلَامٌ وَّكَدِّ بَلَغَنِى الْكِبَرُ وَامْرَاَتِيْ عَاقِرٌ قَالَ كَذٰلِكَ اَلَلّٰهُ يَفْعَلُ مَا يَشَآءُ ﴿٣٩﴾ قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِّىْ اٰيَةً قَالَ اِنِّىْٓ اَتٰكَ اَلَا تَكَلِّمُ النَّاسَ ثَلٰثَةَ اَيَّامٍ اِلَّا رَمَزًا وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيْرًا وَّسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْاِبْكَارِ ﴿٤٠﴾ وَاذْكَرْتُ الْمَلٰٓئِكَةَ يَمْرِيْمَ اِنَّ اللَّهَ اصْطَفٰكَ وَطَهَّرَكَ وَاَصْطَفٰكَ عَلٰى نِسَاءِ الْعٰلَمِيْنَ ﴿٤١﴾ يَمْرِيْمُ اقْنُتِ لِرَبِّكِ وَاَسْجُدِيْ وَارْكَعِيْ مَعَ الرّٰكِعِيْنَ ﴿٤٢﴾ ذٰلِكَ مِنْ اَنْبَاِ الْغَيْبِ نُوْحِيْهِ اِلَيْكَ وَاَمَّا كُنْتُ لَدِيْهِمْ اذْ يُقُوْنَ اَقْلَامُهُمْ اِيْتُهُمْ يَكْفُلْ مَرْيَمَ وَاَمَّا كُنْتُ لَدِيْهِمْ اذْ يَخْتَصِمُوْنَ ﴿٤٣﴾ اِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ يَمْرِيْمُ اِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيْحُ عِيسٰى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيْهًا فِى الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِيْنَ ﴿٤٤﴾

در آن زمان، زکریّا (آرزو کرد فرزندی مانند مریم داشته باشد. پس) پروردگارش را خواند (و) عرض کرد: «پروردگارا، از نزد خودت فرزند دل‌پسند و پاکى به من ببخش؛ که تو دعا را اجابت می‌کنی.» ۳۸ پس (خداوند، دعایش را مستجاب کرد، و) در حالى که در عبادتگاه خصوصی به نماز ایستاده بود، فرشتگان او را ندا دادند: «خداوند، تو را به (ميلاد) یحیی مژده می‌دهد که مخلوق خاص خدا (یعنی حضرت عیسی) را تصدیق می‌کند و سرور و آقا(ی مردم) و خویشن‌دار و پیامبری از شایستگان است.» ۳۹ (زکریّا با تعجب) عرض کرد: «پروردگارا، چگونه پسری خواهم داشت؛ در حالى که پیری (و ناتوانی) به من رسیده و همسرم نازاست؟!» (فرشته‌ای از جانب خدا) گفت: «(فرمان) این چنین (است). خداوند، هر کاری بخواهد، می‌کند.» ۴۰ (زکریّا) عرض کرد: «پروردگارا، برای من نشانه‌ای (از اجابت دعایم و باردار شدن همسر به

یحیی) قرار ده.» (خدا) فرمود: «نشانه‌ی تو این است که سه روز جز با رمز و اشاره نمی‌توانی با مردم سخن بگویی، و (می‌توانی ذکر خدا را بگویی. پس) پروردگارت را بسیار یاد کن و صبح و عصر (او را از هر بدی) منزّه شمار.» ۴۱ زمانی (را یاد کن) که فرشتگان گفتند: «ای مریم، خداوند تو را برگزیده و (از پلیدی‌های جسمی و روحی) پاک کرده و بر زنان جهان (زمان خودت) برتری داده و (از میان‌شان) برگزیده است؛ ۴۲ ای مریم، از پروردگارت (خاضعانه) فرمان ببر و به سجده رو و همراه رکوع‌کنندگان رکوع کن.» ۴۳ این (ماجرا)، از اخبار غیبی‌ست که به تو وحی می‌کنیم، و تو هنگامی که قلم‌هایشان را (برای قرعه) می‌انداختند تا (بدانند) کدام یک از آنان، مریم را سرپرستی خواهد کرد، نزد آنان نبود، و هنگامی که (بر سر کفالت مریم با هم) کشمش داشتند (نیز) نزدشان نبود. ۴۴ زمانی (را یاد کن) که فرشتگان گفتند: «ای مریم، خداوند، تو را به (ميلاد) مخلوق خاص خود مژده می‌دهد که نامش مسیح، عیسی پسر مریم، است که در دنیا و آخرت آبرومند و از

مقربان (درگاه الهی) است؛ ۴۵

دیگری، غیرقرآنی (قبله بودن بیت المقدس).

علم غیب پیامبر ﷺ؛ فراتر از وحی قرآنی

به شواهدی دال بر این که علم غیب پیامبر اکرم ﷺ، محدود به وحی قرآنی نیست، توجه کنید: ۱- در آیهی ۳ سورهی تحریم، سخن از این گفته شده که پیامبر اکرم ﷺ رازی را به یکی از همسرانش بیان فرمود، و وی آن را افشا کرد. سپس خداوند، پیامبرش را از این افشای راز آگاه کرد. آن زن به پیامبر خدا گفت: «چه کسی تو را از این کار آگاه کرد؟» ایشان فرمودند: «خداوند عالم و آگاه، مرا باخبر کرد.» این یعنی خداوند متعال، پیشتر رسولش را با وحی غیرقرآنی از کار همسرش آگاه کرده، و سپس در قرآن، خبر این اطلاع‌رسانی را بازگفته است؛ ۲- آیهی ۲۷ سورهی فتح، از اطلاع پیشاپیش رسول خدا ﷺ از فتح مکه و ورود پیروزمندانه به مسجدالحرام گزارش می‌کند؛ یعنی پس از پایان ماجرای فتح خبر می‌دهد که پیامبر ﷺ دو سال قبل و در آستانه‌ی صلح حدیبیه، خبر غیبی این پیروزی را از سوی خداوند و به طریقی غیر از وحی قرآنی دریافت کرده است؛ ۳- نمونه‌ی اخبارهای غیبی فراوان پیامبر اکرم ﷺ که در روایات آمده، فراتر از تواتر در باب شهادت امام حسین (ع) است. تنها در بحارالانوار (ج ۴، ص ۲۵۰)، در باب «آنچه که رسول خدا، امیرالمؤمنین و امام حسین در باره‌ی شهادت آن جناب بیان فرموده‌اند»، بیش از بیست روایت آمده است. در باب شهادت امیرالمؤمنین (ع) نیز پیش‌گویی‌هایی از سوی رسول خدا ﷺ بیان شده؛ از جمله آنچه حضرت در ضمن خطبه‌ی مشهور شعبانیه بیان فرموده‌اند (وافی، ج ۱، ص ۳۶۸)؛ ۴- نمونه‌ی مهم دیگر، خبر غیبی رسول خدا ﷺ از نحوه‌ی شهادت جناب عمار یاسر بود که موجب ایجاد بحران در سپاه معاویه در جنگ صفین شد. با رعایت اختصار، تنها سخن دو تن از مشهورترین علمای اهل سنت در این باره آورده می‌شود: ابن‌عبدالبر می‌نویسد: «نقلیات از پیامبر به تواتر رسیده است که فرمود: عمار را گروه متجاوز می‌کشند. این، از موارد خبر دادن ایشان از غیب و نشانه‌های نبوت آن جناب و از صحیح‌ترین احادیث است.» (الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۴)؛ ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «در این حدیث، نشانه‌ی روشنی از نشانه‌های نبوت، و فضیلت آشکاری برای علی (ع) و عمار، و ردّی بر ناصیبانی‌ست که گمان کرده‌اند علی (ع) در جنگ‌هایش بر صواب نبوده است.» (فتح‌الباری، ج ۱، ص ۶۴۶) / م

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

۴۴. علم غیب و وحی

علم غیب، آگاهی از حقایقی از طرق غیرعادی‌ست. برای مثال، اگر کسی بدون کمک ابزار، از پشت دیواری گزارش دهد، خبر او غیبی محسوب می‌شود؛ در حالی که اگر همان شخص با استفاده از دوربین مداربسته همین کار را بکند، سخن او غیب‌گویی نیست.

خداوند متعال، در آیهی ۴۴، به رسول خود ﷺ یادآور می‌شود که تو در صحنه‌ی ماجراهایی که از سرگذشت مریم (ع) برایت نقل می‌کنیم، حضور نداشتی؛ بلکه این‌ها، اخبار غیبی‌ست که ما به تو وحی می‌کنیم. چنین تعبیری، در آیات دیگری نیز تکرار شده است؛ از جمله: «تو زمانی که ما (موسی) را ندا دادیم، در کنار طور نبودی؛ ولی این رحمتی از سوی پروردگارت بود تا به‌وسیله‌ی آن، قومی را انداز کنی ...» (قصص/۴۶). بنابراین، یک نکته در این آیات، توجه دادن به لطف و رحمت الهی‌ست که از جمله با ذکر ماجراهایی از گذشتگان، قصد هدایت امت پیامبر ﷺ را دارد؛ اما موضوع بحث ما، تعبیر «اخبار غیبی که به تو وحی می‌کنیم» و بررسی نسبت «علم غیب» و «وحی»، و نیز تکیه بر این نکته است که - برخلاف ادعای برخی - علم غیب پیامبر اکرم ﷺ، محدود به «وحی قرآنی» نیست (ر.ک: توضیحات نوح/۲۶ و ۲۷، ص ۵۷۱).

وحی به پیامبر ﷺ؛ فراتر از قرآن: ابتدا تأکید می‌کنیم که به دلایل بی‌شمار، آنچه به پیامبر اکرم ﷺ وحی می‌شده، منحصر به قرآن نبوده است. یک شاهد این مطلب، جزئیات فراوان احکامی‌ست که تنها کلیات آن‌ها در قرآن آمده، و جزئیاتشان در بیان حضرت شرح داده شده است؛ مانند تفصیل احکام نماز، از شمار رکعات تا بقیه‌ی جزئیات آن. بی‌گمان این احکام در قرآن نیامده، و یقیناً برگرفته از وحی الهی‌ست. بالاتر این که حتی اگر حکمی در قرآن نیامده و رسول خدا ﷺ آن را فرموده باشند، حکم خدا و لازم‌الاتباع است. در صدر اسلام، مدت‌ها مسلمانان رو به سوی بیت‌المقدس نماز می‌گزارند؛ در حالی که این فرمان در قرآن نیامده بود. مدتی بعد، حکم تغییر قبله به کعبه‌ی معظمه، در قالب آیات قرآن نازل شد (بقره/۱۴۴ به بعد). البته در این آیات هم تنها به قبله‌ی جدید اشاره شده و ذکر از کجایی قبله‌ی سابق نشده است. در نظر مسلمانان، هر دو حکم یادشده، یکسان بود، و هر دو، وحی الهی تلقی می‌شد؛ یکی، قرآنی (قبله بودن کعبه)، و



وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٤٦﴾
 قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ
 اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ
 ﴿٤٧﴾ وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ ﴿٤٨﴾
 وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَءِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَاتٍ مِّن رَّبِّكُمْ
 أَنِّي أَخْلَقْتُ لَكُم مِّنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ
 فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ
 وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَكُونُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ
 فِي بُيُوتِكُمْ إِن فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَّكُم إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ
 ﴿٤٩﴾ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَلَأَحْلَلَّ لَكُم
 بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِبَيِّنَاتٍ مِّن رَّبِّكُمْ
 فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ۝ إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ
 هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ ﴿٥٠﴾ فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ
 الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ
 أَنْصَارُ اللَّهِ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُّسْلِمُونَ ﴿٥١﴾

با مردم، در گهواره و میان سالی، سخن(های پرمحتوا) می گوید و از شایستگان است.» ۴۶ (مریم) عرض کرد: «پروردگارا، چگونه فرزندی خواهم داشت؛ با این که دست هیچ انسانی به من نرسیده است؟» (جبرئیل که نزد او مجسم شده بود، از جانب خدا) گفت: «(فرمان) این چنین (است). «خداوند، هر چه را بخواهد، می آفریند. هنگامی که (به وجود آمدن) چیزی را بخواهد، فقط به آن می گوید: «موجود باش!»؛ پس (فوری) موجود می شود. ۴۷ (خداوند) به او کتاب (آسمانی) و حکمت و تورات و انجیل را می آموزد. ۴۸ (او را) پیامبری نزد بنی اسرائیل (قرار می دهد) که (به آنان می گوید): «من (برای اثبات حقانیت ام)، برایتان نشانه و معجزه ای از جانب پروردگارتان آورده ام. من برایتان از گل (چیزی) به شکل پرند می سازم. پس آنگاه در آن فوت می کنم، و با اجازه ی خداوند، پرنده ای (واقعی) می شود، و کور

مادرزاد و کسی را که مبتلا به بیماری پیری (یعنی سفید شدن قسمت هایی از پوست بدن) است، شفا می دهیم، و با اجازه ی خداوند، (چندین نفر از) مردگان را زنده می کنم، و به شما خبر می دهیم که چه می خورید و چه چیزهایی در خانه هایتان پنهان می کنید. بی گمان اگر مؤمن باشید، در این (امور)، نشانه و معجزه ای (بر حقانیت من) برایتان وجود دارد؛ ۴۹ در حالی که تصدیق کننده ی تورات هستم که پیش از من نازل شده است، و (آمده ام) تا برخی از چیزهایی را که بر شما حرام شده بود، بر شما حلال کنم، و از سوی پروردگارتان نشانه ای برایتان آورده ام. بنابراین، خود را از (عذاب) خدا در امان نگه دارید و از من اطاعت کنید؛ ۵۰ خداوند، پروردگار من و پروردگار شماست. پس او را بپرستید (؛ که) راه راست همین است.» ۵۱ هنگامی که عیسی به کفر آنان پی برد، گفت: «یاران من که به سوی خدا در حال حرکت اند، چه کسانی هستند؟» حواریون گفتند: «ما یاران خداییم. به خدا ایمان می آوریم، و (تو نیز) شاهد باش که ما (در برابر فرمان خدا) تسلیم هستیم.» ۵۲

۴۹. تناسب معجزات انبیا با زمان

تمام انبیای الهی، برای اثبات دعوی خود یعنی داشتن رسالت از جانب خداوند، به اذن الهی، معجزاتی را به مردم زمانشان ارائه می‌کردند. البته هر پیامبری، به مقتضای ویژگی‌های زمانی و مکانی که در آن به سر می‌برد، از معجزه‌ی خاصی بهره‌مند بود. از این رو ضرورت دارد جست‌وجو شود که چه عاملی علت نهایی انتخاب معجزه برای هر عصر بوده است.

ظرفیت و گرایش مخاطب؛ عامل انتخاب معجزه

از امام رضا (ع) سؤال شد که برای چه خداوند موسی بن عمران (ع) را با معجزه‌ی عصا و ید بیضا و ابطال سحر فرستاد؛ ولی عیسی (ع) را با معجزه‌ی طب و شفای امراض، و محمد (ص) را با کلام و خطبه‌ها یعنی فصاحت و بلاغت که مراد قرآن است؟ امام (ع) در پاسخ فرمود: «خداوند وقتی موسی (ع) را مبعوث فرمود، آن عملی که در آن عصر رواج داشت و مهم تلقی می‌شد، سحر بود، و از این رو موسی از جانب خداوند با معجزه‌ی ابطال سحر که در قدرت اهل آن زمان، عملی مانند آن نبود، حجت آورد. و خدای متعال، عیسی (ع) را هنگامی فرستاد که دردهای مزمن و بی‌درمان شیوع داشت و مردم نیاز شدیدی به طب و طبیب داشتند. پس عیسی از جانب خدا با معجزه‌ای آمد که در وسع آنان همانندش نبود، و آن، زنده کردن مردگان و شفای کور مادرزاد و مبتلا به مرض پستی به اذن خدا بود، و حجت را بر آنان تمام کرد. و نیز خداوند متعال، محمد (ص) را زمانی مبعوث فرمود که سخن‌رانی و کلام رایج بود. پس آن حضرت با کتاب خداوند آمد که حاوی مواظ و احکام و ابطال مطالب مشرکان و اثبات موضوعات حق و اتمام حجت بر آن‌ها بود.» ابن‌سکیت گفت: به خدا سوگند، در این روزگار، مانند تو هرگز ندیده‌ام. اکنون بگو امروزه حجت بر خلق چیست و کیست؟ حضرت فرمود: «عقل است؛ تا با آن، راستگوی خدا را بشناسد و تصدیقش کند، و دروغگوی نیز خدا را بشناسد و تکذیبش کند.» ابن‌سکیت گفت: به خدا سوگند، جواب درست همین است (عیون اخبار الرضا، ج ۲، صص ۷۹-۸۰).

عصر حاضر؛ عصر عقلانیت

مقدمه‌ی یکم: معجزه‌ی هر عصر، متناسب با گرایش‌ها و تمایلات مردم آن عصر است؛ مقدمه‌ی دوم: شریعت اسلام، خاتم شرایع؛ پیامبر اسلام، خاتم پیامبران؛ و قرآن، خاتم کتب است؛ مقدمه‌ی سوم: قرآن کریم، معجزه‌ی عصر ما و البته تا ابد است. نتیجه‌ی یکم: قرآن کریم، متناسب گرایش‌ها و تقاضامندی‌های تمام انسان‌ها تا آخرالزمان است؛ نتیجه‌ی دوم:

چون عصر امروز، عصر نسخه‌پیچیدن‌ها و تجویزهای گوناگون متناسب با کشف‌ها و اختراعات علمی برای رساندن بشر به کمال مادی و معنوی خود است، قرآن نیز یک نسخه و بلکه برترین نسخه را در همین راستا برای سعادت و هدایت بشریت ارائه کرده است. بنابراین، مفاهیمی چون جدایی دین از دنیا، به حاشیه راندن دین از متن زندگی، تفکیک حوزه و عرصه‌ی مادی از حوزه و عرصه‌ی معنوی، فردی نمودن دین‌داری و ...، قطعاً باطل است؛ نتیجه‌ی سوم: چون قرآن جانب‌گرایش‌های بشر در عصر حاضر تا آخرالزمان را رعایت کرده است (عقلانیت)، برای فهم حقیقت قرآن نیز توجه به این شاخص تقاضامندی (عقلانیت) اهمیت وافر دارد. نکته‌ی اساسی اما این است که حضرت رضا (ع) حجت تام و کامل برای سنجش مطلق خوب و بد، درستی و نادرستی و صحت و سقم را نیز در این عصر معرفی کرده، و آن، عقل است. این یعنی معیار متقن برای بررسی نسخه‌های گوناگون مدعی هدایت بشریت، عقل است. از این رو هر چه در این عصر به سمت عقلانیت پیش رویم، سعادت‌مندتر خواهیم بود.

توجه قرآن کریم به مراتب گوناگون عقلانیت

عقل، در اصل و روح معنای خود، تشخیص صلاح و فساد در جریان حیات مادی و معنوی، و سپس مهار کردن نفس بر اساس آن است. از لوازم این امر، خودنگه‌داری، تدبیر، فهم خوب، ادراک، معرفت به نیازهای حیات، قرار گرفتن تحت برنامه‌ی حق و عدل، و حفظ کردن خود از هوی و تمایلات است (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۸، ص ۱۹۴). از این رو توجه دادن انسان‌ها به سمت عقلانیت، همه‌ی مراتب مذکور را در نظر دارد. از همین رو عقلانیت موجود در جهان امروز که صرفاً حساسگری‌های مادی و توجه به سود و منافع شخصی‌ست، مقبول نیست؛ چراکه صلاح بشریت صرفاً در گرو مادیات یا قرار گرفتن در دام خودخواهی‌ها نیست. البته عقل حساسگر نیز مرتبه‌ای از مراتب عقلانیت است؛ لکن تقلیل عقلانیت به این مرتبه، خود خلاف عقلانیت است. دین اسلام، تمسک به همه‌ی مراتب عقلانیت را از انسان‌ها خواسته است؛ یعنی هم عقل نظری و هم عقل عملی.

عقل نظری، قوه‌ی درایت، معرفت و ادراک است که مطابق آن، انسان به علم به خوب و بد نایل می‌شود، و کسی که این عقل را ندارد، جاهل خوانده می‌شود؛ اما عقل عملی، سیاست، تدبیر و فرماندهی امور شخصی را بر عهده دارد (منزلت عقل در هندسه‌ی معرفت دینی، ص ۴۴)، و اگر مسلط بر قوای مملکت و جودیت انسان شود، برای او عبودیت خداوند و کسب بهشت را در پی خواهد آورد (کافی، ج ۱، ص ۱۲).^۱

رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ
الشَّاهِدِينَ ﴿٥٢﴾ وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينَ
﴿٥٣﴾ إِذْ قَالَ اللَّهُ لِيَعْقُوبَ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَى
وُطْنٍ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ
فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ ثُمَّ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ
فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٥٤﴾ فَمَاذَا الَّذِينَ
كَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٥٥﴾ وَمَا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمُ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿٥٦﴾
ذَلِكَ تَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ ﴿٥٧﴾ إِنَّ
مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ
لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٥٨﴾ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ
﴿٥٩﴾ فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا
نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا
وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ ﴿٦٠﴾

(حواریون گفتند: «پروردگارا، به (هر) آنچه (از وحی) که نازل کردی، ایمان آوردیم و از پیامبر (مان عیسی) پیروی کردیم، پس (اگر سخن مان راست است)، ما را همراه کسانی بنویس که گواهی می دهند (حضرت عیسی، پیام تو را کامل به مردم رساند و خود نیز به آن عمل کرد).» ۵۳ (بنی اسرائیل برای نابودی عیسی و آیینش) نیرنگ به کار بستند و خدا (نیز برای نجات عیسی (ع) و ذلت بنی اسرائیل)، ترفندی به کار برد، و خداوند، بهترین ترفندها را به کار می برد. ۵۴ زمانی (را یاد کن) که خداوند به عیسی (ع) فرمود: «من (جسم) تو را (از میان یهودیان) برمی گیرم و تو را نزد خودم بالا می برم و تو را از (آلودگی هم نشینی با) کافران دور نگه می دارم و تا روز قیامت، پیروان تو را برتر از کافران قرار می دهم. آنگاه بازگشت (همه ی) شما به سوی من است، و در آنچه با هم اختلاف داشتید، میان تان داوری خواهیم کرد.» ۵۵

اما کافران؛ در دنیا و آخرت، به سختی عذاب شان می کنم، و آنان، یاورانی (برای شفاعت و مانع شدن از رسیدن عذاب به ایشان) نخواهند داشت. ۵۶ اما کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، (خداوند) پاداش شان را کامل به آنان خواهد داد. (البته کسانی که خود را به ناحق پیروان عیسی می نامند، ستم کارند و) خداوند، ستمکاران را دوست ندارد. ۵۷ این (داستان)هایی که بر تو می خوانیم، از آیات (الهی) و پندهای حکیمانه است. ۵۸ وضعیت (عجیب) عیسی نزد خدا، مانند وضعیت آدم است (که) او را از خاک آفرید. آنگاه به او گفت: «موجود باش»، پس (فوری) موجود شد. ۵۹ حق و حقیقت، از جانب پروردگارت است. پس به هیچ وجه تردید نداشته باش. ۶۰ بنابراین اگر کسانی پس از آگاهی (از حقیقت ماجرای مسیح) که برایت حاصل شد، درباره ی او با تو بحث و جدل کردند، بگو: (دیگر جای بحث نیست. پس) بیایید تا پسران مان و پسران تان، و زنان مان و زنان تان، و (آنان که چون) خودمان (دوست شان داریم) و (آنان که چون) خودتان (دوست شان دارید) را فرا خوانیم؛ آنگاه یکدیگر را نفرین کنیم. پس لعنت خداوند را بر دروغگویان قرار دهیم. ۶۱

۶۱. مباهله

ماجرای مباهله‌ی مشهور و شرح آن، مورد اتفاق نظر مفسران فریقین است. یکی از مؤلفان معاصر شیعی می‌نویسد: «مفسران و روات عامه چنین نقل کرده‌اند که چون پیغمبر ﷺ آن‌ها [مسیحیان] که زیر بار استدلال نمی‌رفتند را دعوت به مباهله فرمود، مهلت خواستند ... [و] به اعلم و اعلی خود گفتند: رأی شما در این باب چیست؟ گفت: به خدا، شما او را به نبوت شناختید، و در باره‌ی حضرت عیسی فرمایشی کرد که جای چون و چرا نبود. به خدا، هیچ قومی با پیغمبری مباهله نکردند مگر آن‌که هلاک شدند. اگر حاضر نیستید دست از دین‌تان بردارید، با او خداحافظی کنید و بروید. فردا شد و آن‌ها حاضر شدند. دیدند پیغمبر ﷺ آمد؛ در حالی که امام حسین را در آغوش گرفته و دست امام حسن را در دست دارد و حضرت زهرا در عقب سر حضرت می‌آید و در عقب سر او، امیرالمؤمنین علی علیه السلام است ... اسقف یعنی عالم آن‌ها گفت: ای گروه نصاری، من صورت‌هایی را می‌بینم که اگر از خدا بخواهند کوه را از جای خود بکنند، می‌کند. مباهله نکنید که هلاک می‌شوید. پس، از پیغمبر ﷺ انقیاد کردند و حاضر شدند جزیه بدهند.» (تفسیر روان جاوید، ج ۱، ص ۴۲۷).

به برخی نکات در باره‌ی آیه و ماجرای مباهله توجه کنید:

- ۱- این‌که رسول خدا ﷺ در برابر دستور آیه مبنی بر همراه بردن پسران، زنان و انفس خود، حسین، حضرت زهرا و امیرالمؤمنین علیه السلام را برای مباهله با مسیحیان نجران همراه بردند، بی‌تردید نشانه‌ی فضیلت عظیم آن بزرگواران است. آیه نفرموده که «بگو بیایید ما و شما مباهله کنیم.»؛ بلکه فهرستی شامل «أبناء، نساء، تاو أنفسنا» داده است. پس پیامبر ﷺ دقیقاً مطابق همین فهرست، کسانی را آورده‌اند که در درگاه الهی، با عنوان پسر یا بانوی منتسب به حضرت و نفس ایشان پذیرفته شده‌اند؛ بلکه بالاتر، معلوم می‌شود که فرد دیگری در آن زمان، مشمول اوصاف یادشده نبوده؛ که اگر بود، طبعاً می‌بایست به صحنه‌ی مباهله آورده می‌شد (ن.ک: المیزان، ج ۳، ص ۲۳۷).

- ۲- اشتراك نظر میان مفسران شیعه و سنی در باره‌ی سبب نزول یگانه‌ی آیه، بسیار مهم است. فخر رازی در تفسیرش (ج ۸، ص ۲۴۷) می‌نویسد: «روایت شده که ... پیامبر ﷺ با عبای سیاهی (در میدان مباهله) بیرون آمدند. حسین را در آغوش داشتند. دست حسن را گرفته بودند. فاطمه پشت سر ایشان

قدم برمی‌داشت و علی علیه السلام پشت سر وی بود، و حضرت می‌فرمود: هرگاه من دعا کردم، شما آمین بگویید. اسقف نجران گفت: ای نصرانیان، من چهره‌هایی را می‌بینم که اگر از خداوند بخواهند کوهی را از جا بکنند، چنین خواهد کرد. پس مباهله نکنید که هلاک خواهید شد ... و روایت شده که حضرت ... حسن علیه السلام را داخل عبا کردند. سپس حسین علیه السلام آمد و او را نیز داخل کردند. بعد فاطمه و علی علیه السلام. آنگاه فرمود: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا. «(احزاب/۳۳). فخر در ادامه تأکید می‌کند: «بدان که این روایت، میان اهل تفسیر و حدیث، در حکم روایتی‌ست که بر صحت‌اش اتفاق نظر وجود دارد.»

طبری در تفسیر خود (ج ۳، ص ۳۱۰) سه روایت با مضمون یادشده آورده است. وی همچنین روایتی را نیز از جریر، از مغیره، از شعبی (که او را قاضی بنی‌امیه لقب داده‌اند) در باره‌ی مباهله نقل کرده که نامی از امیرالمؤمنین علیه السلام در آن نیست. سپس از جریر نقل می‌کند که به مغیره گفتیم: مردم بر این باورند که در حدیث اهل نجران (مباهله)، علی نیز با آنان بوده است. مغیره گفت: شعبی، نام او را ذکر نکرده. نمی‌دانم به سبب بدبینی بنی‌امیه به علی علیه السلام بوده، یا وی در حدیث نبوده است! این را نقل کردیم تا یادآور شویم که شهرت حضور امیرالمؤمنین علیه السلام در مباهله، طوری‌ست که دشمنان حضرت با همه‌ی قدرتی که داشتند (یکی از نمونه‌هایش، دستور به لعن امیرالمؤمنین در جهان اسلام از زمان معاویه تا ۶۰ سال) نتوانسته‌اند این فضیلت را انکار کنند، و اگر در موردی هم نام ایشان را حذف کرده‌اند، انگشت‌نما شده، و به قول معروف، صدای آشپز هم درآمده است. البته حتی شعبی هم حضور امیرالمؤمنین علیه السلام در صحنه‌ی مباهله را ذکر کرده است. «حاکم حسکانی» در «شواهد التنزیل» هفت نقل آورده که همگی از حضور همه‌ی خمسه‌ی طیبه در مباهله حکایت می‌کند، و دو مورد از این نقل‌ها، از شعبی است؛ که نشان می‌دهد نقل طبری محققانه نیست.

- ۳- تعبیر از نفس پیامبر ﷺ (یعنی جان حضرت یا در حکم خود ایشان) در مورد حضرت علی علیه السلام، نشان از فضیلت بی‌مانند امام علیه السلام دارد. فخر رازی، ذیل آیه (در مسئله‌ی پنجم)، به این فضیلت، و از جمله دلالت آن به برتری امیرالمؤمنین علیه السلام از همه‌ی صحابه اذعان کرده است (مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۲۴۸). / م



إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ
 لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٦١﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ
 ﴿٦٢﴾ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ
 أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا
 بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا
 بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿٦٣﴾ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَحَاجُّونَ فِي
 إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنْزِلَتِ التَّورَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ
 أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٤﴾ هَاتِمُ هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ
 بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ
 وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٥﴾ مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا
 وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٦٦﴾ إِنَّ أَوَّلَى
 النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا
 وَاللَّهُ وَكَوْنُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٧﴾ وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
 لَوْ يُضِلُّونَكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٦٨﴾
 يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ﴿٦٩﴾

مسلماً این (که ما گفتیم)، داستان‌هایی
 حق است؛ (نه آنچه مسیحیان می‌گویند).
 و جز «الله»، هیچ معبودی وجود ندارد و
 قطعاً این خداوند است که شکست‌ناپذیر و
 حکیم است. ۶۲ پس اگر پشت کنند، (بدان
 که دنبال آشکار شدن حق نیستند؛ بلکه در
 پی حفظ منافع‌شان هستند، و) خداوند،
 فسادگران را به خوبی می‌شناسد. ۶۳ بگو:
 ای اهل کتاب، بیایید بر سر سخنی که (لزوم
 اعتقاد و عمل به آن) در میان ما و شما
 یکسان است، گرد آییم؛ (این) که فقط خدا
 را بپرستیم و هیچ چیز را شریک او نکنیم
 و برخی از ما، بعضی دیگر را خدایانی به
 جای الله بگیرد. (اکنون، با این دلایل روشن،)
 اگر (باز هم) پشت کنند، (دیگر گفت‌وگو و
 آوردن دلیل کافی‌ست؛ زیرا در مقابل شما
 سخنی ندارند. پس به آنان) بگویید: «گواه
 باشید که ما تسلیم (خداوند) هستیم.» ۶۴
 ای اهل کتاب، چرا درباره‌ی (دین) ابراهیم
 بحث و جدل می‌کنید (و نسبت یهودی یا

مسیحی به او می‌دهید)؟؛ در حالی که تورات و انجیل نازل نشده؛ مگر پس از (وفات) او. آیا عقل خود را به کار
 نمی‌گیرید؟! ۶۵ هان! شما همان‌هایی هستید که (در میان خودتان) درباره‌ی چیزی که (اندکی) از آن اطلاعی دارید،
 بحث و جدل کردید (و آن این بود که مسیحیان‌تان بر سر خدا بودن مسیح و پیامبر بودن او، و یهودیان‌تان بر سر
 خدا نبودن و پیامبر نبودن مسیح ستیزه می‌کردید، و البته هر دو گروه‌تان به اشتباه افتادید). پس چرا در مورد
 آنچه که (اصلاً) از آن اطلاعی ندارید، بحث و جدل می‌کنید؟ خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید. ۶۶ ابراهیم، یهودی
 و مسیحی نبود؛ بلکه حق‌گرا و تسلیم (درگاه خدا) بود و از مشرکان نبود. ۶۷ (یهود و نصاری) با ابراهیم نسبتی
 ندارند؛ (بلکه) نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم، کسانی هستند که از او پیروی کردند، و (نیز) این پیامبر و کسانی که
 (به او) ایمان آوردند. (در حقیقت، ولایت ابراهیم، ولایت خداست) و خداوند، سرپرست مؤمنان است؛ (نه کافران
 حق‌پوش). ۶۸ گروهی از اهل کتاب آرزو دارند که شما را گمراه کنند؛ درحالی که (با این آرزو) فقط خودشان را
 گمراه می‌کنند و نمی‌فهمند. ۶۹ ای اهل کتاب، چرا به آیات خدا (که در کتاب‌های آسمانی‌تان درباره‌ی پیامبر اسلام
 آمده است)، کفر می‌ورزید؟؛ در حالی که شما (به درستی آن نشانه‌ها) گواهی می‌دهید. ۷۰

تکامل فطری و بهره‌مندی از حیات که فکر و اراده، انسان را به سوی آن دعوت می‌کند، به انسان‌ها آزادی عادلانه می‌دهد؛ ولی در آنچه مضر به حال جامعه باشد، آزادی‌اش را سلب می‌کند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۳، ص ۳۹۱).

ابطال استکبار جهانی

در طول تاریخ مشاهده شده است که برخی از قدرت‌های موجود در جهان، سایر ملت‌ها را بر اساس خوی استکباری خود استثمار و بنده‌ی خود کرده‌اند. مفاد آیه، این اقدام را به شدت ابطال می‌کند؛ چراکه ۱. افراد جامعه، اجزای يك حقیقت و شبیه و شریک یکدیگرند و در روابط اجتماعی، بر یکدیگر برتری ندارند و در نتیجه کسی نمی‌تواند اراده‌اش را بر شخص دیگر تحمیل کند؛ مگر این‌که معادل آن را از دیگران تحمل کند، و این همان تعاون در بهره‌گیری از مزایای زندگی‌ست.

از این رو خضوع يك گروه در برابر فرد یا بعضی در برابر برخی دیگر، سبب به هم خوردن این معادله، ایجاد سیطره و زورگویی، ابطال فطرت و نابودی بنیان انسانیت می‌شود؛ ۲. ربوبیت، از ویژگی‌های خدای سبحان است، و اگر انسان خود را برده‌ی بی‌اراده‌ی دیگری قرار دهد، او را رب خود پذیرفته است (تسنیم، ج ۱۴، صص ۵۱۵-۵۱۶).

ملت‌ها و حکومت‌های آزاده نیز مبتنی بر همین طرز تلقی، مقاومت تام و کاملی در برابر مستکبران دارند و صلابت‌ه که اگر از این مقاومت شانه خالی کنند، مجبور خواهند شد تمام ظرفیت و منابع طبیعی و انسانی خود را در اختیار آن‌ها قرار دهند. ملت ایران نیز در دوران حکومت شاهنشاهی، شاهد هیچ حد و مرزی برای خواسته‌های مستکبران نبودند؛ که معامله با آنان تماماً ضرر است؛ چراکه مستضعفان، همه چیز باید بدهند و هیچ چیز دریافت نکنند جز ذلت و خواری. از این رو تنها راه گذار از ربوبیت انسان‌ها و ایجاد اتحاد جهانی، مقابله و مقاومت تمام‌قد در قبال مستکبران عالم است تا سرانجام بتوان آن‌ها را سر جای خود نشاند. امام خمینی در این باره فرموده است: این جدایی که در این طول زمان بین اقشار ملت بود، امری بود که استعمارگران آن را درست کردند؛ یعنی عمال آن‌ها در اینجا و خود آن‌ها با تبلیغات بین اقشار جهان جدایی انداختند (صحیفه‌ی نور، ج ۶، ص ۶). چرا مستضعفین جهان قیام نمی‌کنند بر ضد مستکبرین؟ آن چیزی که آن‌ها می‌خواهند، این است که مسلمین متفرق باشند و آن‌ها حکومت کنند به این مسلمین (صحیفه‌ی نور، ج ۱۳، صص ۱۶۶-۱۶۷). / ب

۶۴. لزوم اتحاد جهانی میان موحدان عالم

در طول تاریخ بشریت، انسان‌ها به سبب پراکندگی‌ها و اختلافات و توجه نکردن به اشتراکات خود، ضربات و صدمات فراوانی متحمل شده‌اند. اختلافات سیاسی موجود در شیعیان امامیه، اختلافات فرقه‌ای در میان شیعیان، اختلافات مذهبی میان مسلمانان، و اختلافات دینی میان اهل کتاب، همه و همه عامل جدایی‌ها و دشمنی‌ها و ایجاد فرصت‌ها برای ضربه زدن دشمنان بر پیکر جامعه‌ی توحیدی بوده‌اند. از این رو قرآن کریم در يك نگاه سلسله‌مراتبی، بر رفع این اختلافات تأکید ورزیده و اذهان را متوجه دشمنان اصلی دین و دیانت کرده است.

عبودیت جمعی پروردگار؛ عامل تحقق اتحاد جهانی اهل کتاب
آیه‌ی شریف، موحدان را به اتحاد بر محور کلمه‌ی توحید دعوت می‌کند. دین، نزد خداوند، یکی‌ست؛ لکن دین رایج، مسیحیت، یهودیت و اسلام است که اصول مشترک فراوانی دارند که اگر همه‌ی موحدان آن‌ها را بپذیرند، عقاید باطلی چون تثلیث رخت خواهد بست. نکته‌ی اساسی اما این است که مراد آیه این نیست که همه‌ی اهل کتاب، موحّد باشند؛ بلکه مفاد آیه بیان می‌کند که همه‌ی اهل کتاب با هم بر توحید تأکید ورزند و بر آن اتحاد کنند؛ زیرا باهم موحّد بودن، غیر از موحّد بودن انفرادی‌ست (تسنیم، ج ۱۴، ص ۵۲۲). بی‌گمان برکاتی که از این اتحاد و اشتراك برای جامعه‌ی دینی پدید می‌آید، به مراتب اثرگذارتر و عمیق‌تر از برکات به‌دست‌آمده از توحید فرد فرد این جامعه است.

اثر اتحاد توحیدی و جهانی اهل کتاب بر تعدیل اجتماع بشری
انبیای الهی، بشر را دعوت می‌کنند به این‌که تَك تَك و مجموعه‌شان، بر طبق دعوت فطرتشان - یعنی کلمه‌ی توحید - سیر کنند، و اعتقاد به توحید حکم می‌کند که انسان، اعمال فردی و اجتماعی خود را بر معیار اسلام یعنی ۱- تسلیم خدا شدن، ۲- بسط عدالت، و ۳- آزادی در عمل صالح تطبیق دهد، و این تحقق نمی‌یابد مگر وقتی که ریشه‌های اختلاف یعنی ۱- بغی به غیر حق، ۲- استخدام زیردستان توسط زورمندان و تحکم بر آنان، و ۳- پذیرفتن بردگی ضعیف در قبال قوی خشکانده شود.

عبودیت خداوند، عامل تعدیل اجتماع بشری در سیر زندگی و تعدیل حیات فردی (عقاید، اخلاق و اعمال) است؛ که در نتیجه‌ی آن، آدمی به جایگاهی حقیقی که فطرتش به او می‌دهد، می‌رسد، و در نتیجه، صالح کردن جو اجتماع در مسیر



بجای

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ
 الْحَقَّ وَانْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٧١﴾ وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
 ءَامَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيْنَا لَمْ يُغَيِّرْ دِينَنَا وَآمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَكَفَرُوا
 ءَاخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٧٢﴾ وَلَا تَوْمِنُوا إِلَّا مَن تَبَعَ دينَكُمْ
 قُلْ إِنْ أَلْهَدَى اللَّهُ هَدًى لِّمَنْ يَشَاءُ فَإِنَّهُ لَا يُغَيِّرُ مَا أُوتِيْتُمْ
 وَأَيُّ جَوَاحِرِكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنْ الْفَضْلُ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ
 يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٧٣﴾ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ
 ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٧٤﴾ وَمِنَ أَهْلِ الْكِتَابِ مَن إِنْ تَأْمَنَهُ
 بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَن إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ
 إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا
 فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ
 ﴿٧٥﴾ بَلَىٰ مَن أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ
 ﴿٧٦﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا
 أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ
 إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٧﴾

ای اهل کتاب، چرا حق را با باطل می آمیزید و در حالی که می دانید، حق را کتمان می کنید؟ ۷۱ گروهی از اهل کتاب گفتند: «در آغاز روز، (به ظاهر) به آنچه بر مؤمنان نازل شده، ایمان آورید، و در پایان روز، کافر شوید؛ شاید (این کار، در آنان تردید ایجاد کند، و ایشان از دین شان بازگردند.» ۷۲ (گفتند: «جز به کسی که از دین شما (یعنی یهودیت) پیروی می کند، اعتماد نکنید (و ویژگی های پیامبر آخر الزمان را به اشخاص دیگر نگویند).» بگو: «هدایت (حقیقی)، هدایت خداوند است.» (یهودیان در توجیه آن توصیه به یکدیگر می گویند: «چنین کنید تا مبادا به کسی (قبله ای) مانند آنچه به شما داده شده، داده شود (و شما از سروری بیفتید)؛ یا (مؤمنان به سبب صفات پیامبر که در تورات آمده و شما به آنان می گویند، بتوانند) نزد پروردگارتان بر شما حجت بیاورند.» (ای پیامبر، بگو: لطف و عنایت (الهی، یعنی دین و پیامبری، به دست خداست؛ آن را به هر که بخواهد، می دهد.

(آری، رحمت) خداوند، فراگیر، و (او) بسیار داناست. ۷۳ هر کس را بخواهد، به رحمت اش اختصاص می دهد، و (این بدان سبب است که) خداوند، لطف و عنایت بزرگ دارد. ۷۴ (اهل کتاب، یکسان نیستند؛ بلکه) از اهل کتاب، کسی هست که اگر او را بر مال فراوانی امین بشماری، آن را به تو برمی گرداند، و (در مقابل،) از آنان، کسی هست که اگر او را بر دیناری (و مال کمی) امین بشماری، آن را فقط در صورتی به تو برمی گرداند که پیوسته بالای سرش بایستی (و مالت را به اصرار از او مطالبه کنی). این (بی توجهی به امانت داری)، بدان سبب است که آنان گفتند: «(چون ما اهل کتاب و دوستان خدا هستیم و دیگران بی سواد و از دین الهی دورند، راهی (برای اعتراض) به ما درباره ی ضایع کردن حقوق) غیر اهل کتاب وجود ندارد»، و (واغود می کنند این ادعای دروغ، حقیقتی دینی ست، و) در حالی که می دانند، بر خدا دروغ می بندند. ۷۵ چرا؛ کسی که به عهدش وفا نماید و خود را (از خشم خدا) حفظ کند (، خداوند دوستش دارد؛ زیرا) خداوند، پرهیزگاران را دوست دارد. ۷۶ کسانی که عهد (با) خدا و سوگندهایشان را به بهای اندکی می فروشند، مسلماً در آخرت هیچ بهره ای ندارند و خداوند در روز قیامت با آنان سخن نخواهد گفت و به ایشان نگاه نخواهد کرد و (در دنیا و آخرت)، آنان را پاکیزه نمی کند و عذاب دردناکی خواهند داشت. ۷۷

۷۲ - ۷۴. ماهیت هدایت پروردگار

نظام عالم، نظام احسن است؛ چراکه همه چیز در مناسب ترین حالت خود قرار گرفته است. نظر در خلقت انسان، این حقیقت را روشن تر می کند. خداوند، انسان را برای دستیابی به کمال که هدف خلقت اوست، مشتمل بر دو بُعد جسمانی و روحانی آفرید. سپس برای تحقق هدف خلقت، به انسان راه نشان داد و طی کردن این راه را نیز بر او تکلیف کرد؛ در حالی که اقتضای تکلیف این است که انسان دارای اختیار در عمل یا ترك فعل باشد. پس خدا این اختیار را در بُعد روحانی او تعبیه کرد. آنگاه مبتنی بر تکالیف، از او در باره اعمالش پرس و جو می کند و بر مبنای پاسخی که انسان به این سؤال می دهد، او را بهره مند از پاداش و ثواب یا مستوجب عذاب و عقاب می کند. همو جهان آخرت را سرای رسیدگی به تمام حسابها مقرر کرده تا کوچک ترین ظلمی به کسی نشود.

مبتنی بر تصویری که نشان داده شد، جایگاه هدایت نیز مشخص شد. هدایت الهی کمک می کند که انسان، با توجه به دو نکته، هدف خلقت را گم نکند و به سمت آن پیش رود: ۱- هدایت الهی یا مقابل آن، ضلالت، هیچگاه اختیار انسان را نفی نمی کند. خداوند، نه انسان را مجبور می کند که راه درست را برود و نه راه نادرست را؛ اما مبتنی بر سنت امداد، در تهیهی اسباب لازم برای طی مسیر درست یا نادرست، انسان را یاری می دهد؛ ۲- هدایت الهی، امری وجودی، اما ضلالت، امری عدمی است. یعنی ضلالت همان فقدان هدایت است. وقتی خداوند سایه هدایت خود را از سر انسان برمی دارد، او در مسیر گمراهی قرار می گیرد.

انواع هدایت و ویژگی های آن ها

هدایت الهی، دو گونه است: گاهی به شکل نشان دادن راه است که در محمل تشریع قوانین در قالب دین (هدایت تشریعی) یا ندای فطرت انسانی (هدایت فطری) صورت می پذیرد، و گاهی به شکل رساندن انسان به مقصد است. برای مثال، زمانی که انسان از نشانی جایی سؤال می کند، گاهی طرف مقابل، این نشانی را توضیح می دهد؛ اما گاهی دست انسان را می گیرد و به آن نشانی می برد. هر دو هدایت است؛ اما امکان رسیدن انسان به مقصد، در حالت دوم بیشتر، و متناسب با ماهیت هدایت کننده، یقینی تر است. به همین علت نیز بهره مندی از آن، نیازمند وضع ویژه تری است.

ویژگی های هدایت یکم: ۱. حجت خداوند بر بشر را تمام می کند (طه/۱۳۴؛ نساء/۱۶۵)؛ چراکه انسان، بعد از این هدایت دیگر نمی تواند برای گمراه شدنش بهانه تراشی کند؛ ۲. فراگیر است و همه ی بشر را تحت الشعاع خود قرار می دهد؛ ۳. کسانی از هدایت تشریعی بهره مند می شوند که در ابتدا از هدایت ابتدایی فطرت (هدایت تکوینی) بهره برده باشند (تسним، ج ۲، ص ۱۴۳)؛ ۴. عده ای با اعمال سوء خود، نور هدایت فطری را خاموش می کنند (شمس/۱۰) و در مقابل هدایت تشریعی، به جای هدایت، ضلالت می خرند (بقره/۱۶).

ویژگی های هدایت دوم: ۱. این هدایت، صرفاً پاداشی است؛ یعنی فقط برای پاداش به کسانی داده می شود که از هدایت تشریعی که خود مستلزم بهره مندی از هدایت فطری است، برخوردار بوده باشند؛ ۲. ویژه ی پرهیزگاران است که زنده به حیات طیبه اند (نحل/۹۷) و دارای سلامت فطرت (المیزان، ج ۱، ص ۴۵)؛ نه مردگان به بدرکرداری؛ ۳. این هدایت صرفاً تکوینی است؛ یعنی با حقیقت انسان سروکار دارد و آن را تغییر می دهد و مس وجود انسان را تلا می کند؛ ۴. این هدایت، توسط ذواتی صورت می پذیرد که خود عین هدایت اند (یونس/۳۵)؛ یعنی قرآن کریم (بقره/۲) و اولیای الهی (پیشوایان معصوم) (انبیاء/۷۳؛ سجده/۲۴).

هدایت، مختص خداست، و بهره مندی از آن، متناسب ظرفیت انسان

تنها راه به مقصد رساننده، راه خداست، و تنها راه نما، اوست، و هدایت خداوند، تهی از موانع درونی چون بخل، فقر و جهل، و موانع بیرونی چون اثر پذیرفتن از نیرنگ دشمنان است (تسним، ج ۱، ص ۵۹۰). علت این معنا که هدایت مختص به خداوند است نیز این است که همه ی هادیان، خود محتاج هدایت اند، و تنها خداوند است که به هدایت احتیاج ندارد، و از این رو کسی که به سوی حق هدایت می کند، برای پیروی شایسته تر است از آن کس که خود هدایت نمی شود؛ مگر این که هدایتش کنند (یونس/۳۵).

اگرچه خداوند، هدایت فطری و تشریعی را شامل همه ی انسان ها کرده، بهره مندی هرکسی از این هدایت، در گرو میزان ظرفیت اوست. خورشید با تمام شعاع وجودی خود بر بشر می تابد؛ اما فردی که کور است، از این تابش سهمی نمی برد؛ حتی اگر خود را با همه ی وجود در پرتو نور خورشید قرار دهد. /ب



وَأَنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُونِ السِّنَّةَ هُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ
 مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ
 عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ
 وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٨﴾ مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ أَنْ يُوْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ
 وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي
 مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّيْنَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
 الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ﴿٧٩﴾ وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا
 الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ
 مُسْلِمُونَ ﴿٨٠﴾ وَإِذَا خَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّ لِمَا آتَيْتُكُمْ
 مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ
 لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَضْتُمْ وَآخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ
 إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ
 الشَّاهِدِينَ ﴿٨١﴾ فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ
 ﴿٨٢﴾ أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴿٨٣﴾

از آنان (، یعنی اهل کتاب)، گروهی هستند که (هنگام خواندن کتاب آسمانی‌شان)، زبان‌هایشان را برای (تحریف) کتاب (طوری) می‌گردانند تا شما آن را از کتاب (آسمانی) بپندارید؛ در حالی که آن (سخنان)، از کتاب (آسمانی‌شان) نیست. و می‌گویند این از جانب خداست؛ در صورتی که از جانب خداوند نیست، و در حالی که می‌دانند، بر خدا دروغ می‌بندند. ۷۸ (مسیح هرگز ادعای الوهیت نکرد؛ زیرا) سزاوار هیچ انسانی نیست که خداوند به او کتاب (آسمانی) و علم (به معارف الهی) و نبوت بدهد، آنگاه به مردم بگوید «به جای (بندگی) خداوند، بندگان من باشید»؛ بلکه (به مردم می‌گوید): «به سبب آموختن کتاب (خدا) و خواندن (آن)، که سراسر معارف الهی و دعوت به اخلاق و اعمال نیکوست)، مردانی خدایی باشید.» ۷۹ (چنین پیامبر وارسته‌ای هرگز) به شما

فرمان نمی‌دهد که فرشتگان و پیامبران را به خدایی بگیرید. آیا پس از آن که شما (به واسطه‌ی پذیرفتن نبوت چنین انسانی، در پیشگاه خداوند) تسلیم شده‌اید، شما را به کفر فرمان می‌دهد؟! ۸۰ زمانی (را یاد کن) که خداوند از پیامبران (و امت‌هایشان) پیمان محکمی گرفت که هر گاه به شما کتاب و حکمتی (آسمانی) دادم، آنگاه پیامبری نزدتان بیاید که آنچه را که همراه‌تان هست، تصدیق می‌کند. باید به او ایمان بیاورید و یاری‌اش کنید. (در آن حال، خداوند) فرمود: «آیا اقرار کردید و پیمان محکم مرا در این باره پذیرفتید؟» عرض کردند: «اقرار کردیم.» فرمود: «پس گواه باشید، و من (نیز) با شما از گواهان‌ام.» ۸۱ بنابراین، کسانی که پس از آن (پیمان) پشت می‌کنند، نافرمانان حقیقی هستند. ۸۲ آیا (دینی) غیر از دین خدا را (که اسلام و یکتاپرستی‌ست)، می‌خواهند؟ در حالی که هر کس در آسمان‌ها و زمین است، خواه و ناخواه برای او تسلیم شده است، و (از سوی دیگر، آنان) فقط نزد او بازگردانده خواهند شد (؛ نه آن سو که کفر و شرک به آنان می‌گوید). ۸۳

۸۳. دین‌پذیری یا دین‌گریزی انسان‌ها

اگر کسی از دین‌گریز بودن انسان سخن گفت، باید از او پرسید که آیا انسان در جبلّت و فطرت خود دین‌گریز است، یا دین‌گریزی، علل و عوامل خارجی دارد؟

صورت یکم، یعنی فرض دین‌گریز بودن انسان‌ها در ساحت تکوین، از اساس فرض غلطیست تا این‌که انسان آن را مبنا قرار دهد و در پی کشف دلایل آن برآید؛ چراکه نظام تکوین (حقایق موجودات) و تشریع (قوانین دینی)، با یکدیگر هماهنگ‌اند. برای تبیین هماهنگی نظام تکوین و تشریع باید گفت که آفریننده‌ی انسان، در مقام تکوین و ایجاد خود، پرورش تشریعی او را نیز بر عهده گرفته (فصلت ۹؛ بقره ۲۸)، و تنها کسی که می‌تواند برای عالم خلقت قانون‌گزاری کند، آفریدگار این عالم است (انعام/۱۴). قوانین بشری اما از آن جهت که پایگاه تکوینی ندارند، زیرا بشر بدون وحی، نه خود را می‌شناسد و نه جهان را و نه پیوند خود را با جهان، گاهی نادرست‌اند (تسним، ج ۱، ص ۷۰۹).

هماهنگی نظام تکوین و تشریع؛ عامل دل‌پذیر بودن دین
در نظام تکوین، تنها یک دین است که همه در مقابل آن تسلیم‌اند؛ اما در نظام تشریع، دو نوع دین وجود دارد: ۱- دین حق و آسمانی که دین حق است؛ و ۲- دین ساخته و پرداخته‌ی بشر که دین باطل است (همان، ص ۷۱۰). چون دین حق، در هماهنگی کامل با نظام تکوین و فطرت انسان است، دل‌پذیر او نیز هست؛ برخلاف دین باطل که از این هماهنگی سهمی ندارد، و در نتیجه، نزد آدمی منفور است.

از این گفتار چنین می‌توان نتیجه گرفت که هرگاه دیدیم که مردم از چیزی که به نام دین به ایشان معرفی شده، می‌گریزند، بدانیم آن دین حق‌گرا نبوده؛ بلکه توهم دین یا دین ساختگی بوده است.

تربیت دوگانه‌ی مبلّغ و مخاطب دین در اطاعت از اوامر دینی
دین‌داری و دین‌مداری در جامعه‌ی اسلامی، مبتنی بر دو تربیت سامان می‌یابد: تربیت خاص مبلّغان و مروّجان دین؛ و تربیت مختص مخاطبان معارف و دستوره‌های دینی. مبلّغان دین باید به این دو معنا اعتنا داشته باشند: ۱- آینده‌ی جهان، از آن مؤمنان و دین‌داران است. امام صادق (علیه السلام) فرموده که این آیه در مورد حضرت مهدی (عج) است و در زمان قیام ایشان، ندایی در زمین می‌ماند مگر شهادت بر وحدانیت خدا و رسالت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) (تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۳۵۲) - این حدیث البته نافی وجود غیرمسلم در زمان ظهور حضرت نیست؛ بلکه چون

حکومت در دست مسلمانان و مستضعفان است، غیرمسلمان امکان ابراز وجود نخواهد یافت - . از این رو نباید در فرایند تبلیغ دینی مأیوس و نومید شد؛ یا عجولانه و شتاب‌زده عمل کرد؛ ۲- در صورت انطباق معارف عرضه‌شده بر نظام تکوین که انسان مطلقاً در مقابل آن تسلیم است، مبلّغان، امکان هدایت مردم را خواهند یافت؛ و الا با دین‌گریزی و دین‌ستیزی مواجه می‌شوند. البته همان‌طور که پیشتر گفته شد، این گریز و ستیز، در حقیقت در قبال دین ساختگی ایشان است؛ نه دین حق الهی. پس ارایه‌ی خالص و بدون آمیزش با اباطیل معارف الهی، ضامن موفقیت در فرایند تبلیغ خواهد بود.

تربیت مخاطبان معارف دین اما با این سؤال آغاز می‌شود که «چرا با وجود این همه آیات و حجج دینی، جز اسلام را طلب می‌کنند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۴، ص ۱۴۹) تا در نهایت از زیان‌کاران باشند؟» (آل عمران/۸۵).

در آیه‌ی شریف، خداوند، اسلام را با معنی وسیعی تفسیر می‌کند و می‌گوید: تمام موجوداتی که در آسمان و زمین‌اند، مسلمان‌اند؛ یعنی در برابر فرمان او تسلیم‌اند؛ منتها گروهی با اختیار (طوعاً) در برابر «قوانین تشریعی» او تسلیم‌اند، و گروهی بی اختیار (کرهاً) در برابر «قوانین تکوینی» او.

توضیح این‌که خداوند، دو گونه فرمان در عالم هستی دارد: الف. یک سلسله از فرمان‌های او، یعنی فرمان‌های تکوینی، قوانین طبیعی و فراطبیعیست که بر موجودات این جهان حکومت می‌کنند و همه‌ی موجودات مجبورند در برابر آن‌ها زانو زنند و تسلیم شوند؛ و الا محو و نابود می‌شوند؛ ب. سلسله‌ی دیگری از فرمان‌های خدا که فرمان تشریعی نامیده می‌شود، قوانینیست که در تشریع آسمانی و تعلیمات انبیا وجود داشته است و تسلیم در برابر آن‌ها، جنبه‌ی «اختیاری» دارد و تنها افراد باایمان‌اند که به سبب تسلیم در مقابل آن‌ها، شایسته‌ی نام «مسلمان» می‌شوند. البته سرپیچی از این قوانین نیز دست کمی از سرپیچی از قوانین آفرینش ندارد و باعث انحطاط و عقب‌ماندگی یا نابودی می‌شود. بنابراین، معنی آیه این است که کافران با این‌که از قبول اسلام (تسلیم شدن در برابر بخشی از فرمان‌های خدا) سر باز زده‌اند، ناچار به قبول بخش دیگر شده‌اند؛ پس چرا یکباره در برابر همه‌ی قوانین الهی و دین و آیین حق تسلیم نمی‌شوند؟ (تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۶۴۳-۶۴۴) این یعنی انسان‌ها، در حقیقت باطن خود، طالب دین و پذیرنده‌ی معارف دینی هستند، و مهم‌ترین عاملی که آنان را از این معارف دور می‌کند، ارایه‌ی دین‌های ساخته‌ی ذهن بشر

به ایشان است. / ب



قُلْ ءَامَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰٓ إِبْرَاهِيمَ
وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ
مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ
مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿٨٤﴾ وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ
دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٨٥﴾
كَيْفَ يَهْدِي اللّٰهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيْمَانِهِمْ وَشَهِدُوا
أَنَّ الرُّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الظَّالِمِينَ ﴿٨٦﴾ أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللّٰهِ
وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿٨٧﴾ خُلِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ
عَنَّهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٨٨﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ
بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٨٩﴾ إِنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا بَعْدَ إِيْمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَّنْ يُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ
وَأُولَٰئِكَ هُمُ الصَّالُونَ ﴿٩٠﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ
كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِّلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَىٰ
بِهِ ۖ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَّاصِرِينَ ﴿٩١﴾

بگو (ما بر سر پیمان مان هستیم و) به خداوند و آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و (پیامبران از) نوادگان (یعقوب) نازل شده و آنچه (از کتاب آسمانی و حکمت و معجزه) که به موسی و عیسی و (دیگر) پیامبران از جانب پروردگارشان داده شده است، ایمان آوردیم، (و در اعتقاد به نبوت،) بین هیچ‌یک از آنان فرق نمی‌گذاریم و ما تسلیم او هستیم. ۸۴ (آری،) هر کس غیر از اسلام و تسلیم شدن (در برابر خدا)، خواستار دینی (دیگر) باشد، از او پذیرفته نخواهد شد و در قیامت، از زیان‌کاران خواهد بود. ۸۵ چگونه خداوند مردمی را که پس از ایمان‌شان کافر شدند، هدایت می‌کند؛ در حالی که گواهی دادند که پیامبر (اسلام) حق است، و دلایل و معجزات روشن برایشان آمده است؟ (هرگز هدایت‌شان ممکن نیست؛ زیرا آنان با این ویژگی

ستم‌کارند) و خداوند، مردم ستم‌کار را هدایت نمی‌کند. ۸۶ کيفر آنان، این است که لعنت خدا و فرشتگان و همه‌ی مردم بر آنان خواهد بود. ۸۷ در آن (لعنت و دوری از رحمت الهی)، همیشه خواهند ماند؛ عذاب از آنان سبک نمی‌شود و (لحظه‌ای برای توبه یا استراحت) مهلت داده نمی‌شوند؛ ۸۸ مگر کسانی که پس از آن (که کافر شدند)، توبه کردند و (اعتقاد و رفتارشان را) اصلاح کردند؛ (که خداوند، آنان را می‌آمرزد)؛ زیرا خداوند، بسیار آمرزنده و مهربان است. ۸۹ کسانی که پس از ایمان‌شان کافر شدند، سپس بر کفر (خود) افزودند، توبه‌شان پذیرفته نخواهد شد و آنان، گمراهان حقیقی هستند. ۹۰ کسانی که کافر شدند و در حال کفر مردند، از هیچ‌یک از آنان، هرچند به اندازه‌ی گنجایش زمین، طلا (داشته باشد و) برای رهایی از عذاب بپردازد، پذیرفته نخواهد شد. آنان، عذاب دردناکی دارند و یاورانی (برای شفاعت و دور کردن عذاب) نخواهند داشت. ۹۱

۸۷. سازگاری لعن و رحمت الهی

در این آیه، موضوع «لعن» طرح شده که چنین سؤالاتی را تداعی می‌کند: لعنت الهی به چه معناست؟ شامل حال چه کسانی می‌شود؟ چرا خداوند رحیم، برخی از بندگان خود را لعنت کرده است؟ در این آیه، نفرین‌کنندگان، خدا، فرشتگان و انسان‌ها هستند.

به نکاتی در باره‌ی لعن توجه کنید: ۱- راغب در معنای لعن نوشته است: «طرد کردن و دور کردن از روی خشم. لعن کسی از سوی خداوند، در آخرت، به معنی عقوبت او، و در دنیا، به معنی محرومیت‌اش از رحمت و توفیق الهی است؛ اما لعن کسی از سوی انسان، نفرین اوست (یعنی درخواست دوری از رحمت الهی و عقوبت برای او)». «مفردات الفاظ القرآن، ص ۷۴۱؛ ۲- در قرآن کریم، مشتقات ریشه‌ی لعن، ۴۱ بار به کار رفته، و در اکثر این آیات، سخن از کسانی است که خداوند، فرشتگان، انبیا و سایر انسان‌ها، آنان را لعنت می‌کنند. از جمله‌ی نفرین‌شدگان در این آیات، کسانی‌اند که هدایت الهی را پس از آشکار شدن کتمان کرده‌اند؛ یا مانند آیه‌ی صدر کلام، کسانی که با وجود مشاهده‌ی دلایل روشن و به‌رغم علم به حقانیت پیامبر ﷺ و پس از ایمان به رسالت حضرت کفر ورزیده، یا هدایت الهی و آیات روشن خدا را کتمان کرده‌اند؛ ۳- در آیه‌ی ۶۱ سوره‌ی آل‌عمران که مربوط به ماجرای مشهور مباهله با بزرگان مسیحی نجران است، خداوند به پیامبر اکرم ﷺ دستور داده است که چون حق بر آن‌ها روشن شده و از روی لجابت و سرکشی نمی‌پذیرند، دیگر با آنان گفت‌وگو نکند؛ بلکه با هم مباهله کنند؛ یعنی هر یک، گروه مقابل را نفرین کند تا خداوند، عذاب خود را بر گروه دروغگو فرو فرستد و آنان را رسوا و حق را آشکار کند.

یکی از کاربردهای لعن در قرآن کریم، در آیه‌ی ۵۷ سوره‌ی احزاب دیده می‌شود: «کسانی که خدا و رسولش را می‌آزارند، خداوند در دنیا و آخرت لعنت‌شان می‌کند و عذاب خوارکننده‌ای برای آنان مهیا کرده است.» از مصادیق آزار رساندن به پیامبر ﷺ بر اساس روایات

شیعه و سنی، آزار رساندن به اهل‌بیت آن حضرت و جفا در حق آنان است، و از جمله‌ی آن‌ها، روایتی است که در منابع متعدد اهل سنت آمده، و حضرت ضمن آن، چند گروه را ذکر فرموده‌اند که خود، خداوند و هر پیامبری، آنان را نفرین می‌کنند: «... کسانی که آنچه را که خدا در مورد عترت من حرام کرده، حلال کنند.» (مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۱، ص ۳۶؛ ج ۲، ص ۵۲۵)؛ یعنی حق آنان را ادا نکنند یا به آنان ستم کنند. این مضمون را آیه‌ی ۲۵ سوره‌ی رعد نیز در بر دارد: «کسانی که عهد الهی را پس از محکم کردن می‌شکنند و پیوندهایی را که خدا به برقراری آن دستور داده، قطع می‌کنند و ... لعنت و بدفرجامی سرای آخرت، از آن ایشان است.» در روایات تفسیری، مصداق مهم این عهد و پیوند، اهل‌بیت رسول خدا ﷺ دانسته شده است.

دشنام و ناسزاگویی (سَبّ)، بسیار با لعن که نوعی درخواست از خداوند است تا کسی را از رحمت خویش دور کند، تفاوت دارد، و نباید این دو را با هم خلط کرد. در نهج البلاغه (خطبه‌ی ۲۰۶) نقل شده که وقتی امیرالمؤمنین (ع) در جنگ صفین شنید که یاران ایشان، شامیان را دشنام می‌دهند، فرمود: «من خوش ندارم که شما دشنام‌دهنده باشید؛ لیکن اگر کرده‌های آنان را شرح دهید و حالشان را بازگوید، به سخن صواب نزدیک‌تر است ...»

رحمت الهی، منافاتی با این ندارد که خدای متعال، کسی را به واسطه‌ی اعمالش از رحمت خود دور کند؛ زیرا خداوند، دارای صفات دیگری از جمله عدل هم هست. عدالت فی‌المثل اقتضا می‌کند که کسانی که با کتمان حقایق، مانع هدایت انسان‌ها می‌شوند، مجازات شوند، و لعن در این راستاست. البته به تعبیر سیدالشهدا (ع) در دعای عرفه، وصف خدای متعال، «سَبَّتَ رَحْمَتَهُ غَضَبَهُ» است؛ یعنی رحمت الهی، بر غضبش پیشی دارد. به بیان دیگر، خداوند، همه‌ی راه‌های لطف و رحمت را بر روی انسان باز گذاشته؛ اما اگر کسی پس از این همه، از رحمت الهی رو برگرداند، غضب و مجازات الهی شاملش می‌شود، و مقصر، خود اوست. / م